

تمسک به اسم اعظم الهی نگاهی گذرا به یکی از ادعیه صیام

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



تمسک به اسم اعظم الهی نگاهی گذرا به یکی از ادعیه صیام

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

الواح متعددی از قلم اعلیٰ به مناسبت ایام صیام عزّ نزول یافته که مُدافّه در آنها مکشوف کننده نکاتی است که شاید در تلاوت عادی در ایام مربوطه مورد توجه واقع نشود. هر کلامی از این ادعیه، چه آنچه که بدان خداوند را سوگند می‌دهند، یا تقاضایی را در ساحت قدس الهی مطرح می‌کنند، یا آنچه را که واقع شده به نحوی بیان می‌کنند، گویای مطلبی است که فی نفسه کلیدی برای فهم نکات مندرج در دیگر الواح است.

لوحی که تحت عنوان "لوح پنجم" در مجموعه "تسبیح و تهلیل" درج شده مصدر به "بسمه المشرق من افق البیان" است. در این لوح عبارتی مرتباً به صورت ترجیع تکرار می‌شود که در آن حضرت الوهیت را شاهد می‌گیرند که به اسم مقدّس اعظمش متمسک هستند و این اسم را با صفاتی چون "اقدس، انور،



ORIGINAL

اعتراف، علی‌آبهی" می‌ستایند و سپس به ذیلی متشبه می‌شوند که جمیع نفوس گذشته و حال و آینده بدان تشبیه می‌نمایند. حال، به موارد دیگری که در این دعا آمده است اشاره می‌شود.

آیت کبری

در بدایت خداوند را به آیت کبری سوگند می‌دهند. آیت کبری در قرآن کریم، سوره نازعات، آیه 20، آمده است و آن زمانی است که حضرت موسی نزد فرعون رفت و امر الهی را به او ابلاغ کرد و او اعراض نمود. در آنجا حضرت موسی به او فرمود که من تو را به سوی پروردگارت راهنمایی کنم و "فأراه الآية الكبرى" (آیت کبری را به او نشان داد). حضرات مفسرین آن را "معجزه بزرگ" تلقی کرده‌اند ولی این که این معجزه بزرگ چه بوده است سخنی ندارند. می‌دانیم که به "تسع آیات" که به حضرت موسی عنایت شد اشاره شده است ولی کدامین از آنها آیت کبری بوده است؟

در زیارتنامه حضرت امام حسین، جمال مبارک ایشان را "مطلع الآية الكبرى" (مجموعه الواح، صفحه 206) خوانده‌اند. حضرت عبدالبهاء در لوحی ظهور حضرت عیسی را "آیه الكبرى" (مائده آسمانی، ج 9، ص 27) بیان می‌فرمایند. طلعت میثاق در لوحی خطاب به شیخ هادی نجف‌آبادی، بعد از ذکر بعضی وعود که ظاهر شده، به حضرت بهاء‌الله به عنوان "مطلع الهدی، صبح البقاء، الآية الكبرى و الرنة العظمی، الحقیقة النورانیة و الهویة الرحمانیة و الجذبة الفردانیة الرحمة السابقة و النعمة السابقة و الكلمة التامة، النور المبين و الماء المعین، النیر النورانی و الروح الصمدانی" (ظهورالحق، ج 8، ص 507) اشاره دارند.

در آثار جمال قدم به نفس مبارک به عنوان "آیت کبری" اشاره شده است. از جمله در لوحی نازل، "شهد الله انه لا اله الا هو و الذي اتى بالحق انه لسماء الكرم للامم و الآية الكبرى لمن في ملكوت الانشاء و الاسم الاعظم بين العالم." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 182/ مضمون: گواهی می‌دهد خداوند که نیست خدایی جز او و کسی که به حق آمده آسمان کرم برای امت‌ها و آیت کبری برای کسانی که در عالم خلق هستند و اسم اعظم بین اهل عالم است.)

در لوح دیگر از قلم اعلی نازل، "شهد الله انه لا اله الا هو و الذي اتى انه هو السر المكنون و الرمز المخزون و الكتاب الاعظم للامم و سماء الكرم للعالم و هو الآية الكبرى بين الوری و مطلع الصفات العلیا فی ناسوت الانشاء." (اشراقات، ص 198-199 / مضمون: گواهی می‌دهد خداوند که جز او خدایی

نیست و کسی که آمده سر مکنون و رمز مخزون و کتاب اعظم برای امت‌ها و آسمان کرم برای عالم است؛ اوست آیت کبری بین بندگان و مطلع صفات علیا در عالم خالق.

بنابراین، آنچه که در ادوار گذشته به عنوان مطلع آیه‌الکبری ذکر شده، همین روح قدسی الهی بوده که به آنها تجلی کرده است همانطور که در لوح حضرت عبدالبهاء ذکر شده است: "الحمد لله الذی تجلّی فی البقعة المبارکة ... علی موسی الکلیم و أشرق فی بریة القدس ... علی عیسی المسیح و ظهر فی فاران الحبّ ... علی محمد الحیب و لاح و أضاء فی کینونة العلی و ذاتیة الثناء مصباح الملاء الأعلی النقطة الأولى افق التّوحد ثمّ هتک ستر الغیوب ... و زال الحجاب ... فأشرق و سطع و لمع و بزغ نور الجمال فی هیکل الجلال و استقرّ الرحمن علی عرش الأکوان..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 102 / مضمون: حمد خدایی را که در بقعه مبارکه ... بر موسی کلیم تجلی کرد و در بیابان مقدّس ... بر عیسی مسیح اشراق نمود و در فاران حبّ ... بر محمد حبیب ظاهر شد و در کینونت بلندمرتبه و ذات ثناء چراغ ملاء اعلی نقطه اولی درخشیدن گرفت سپس پرده غیب را کنار زد ... حجاب را برداشت ... پس نور جمال در هیکل جلال اشراق کرد و رحمن بر عرش عالم وجود استقرار یافت.)

ظهور فضلک بین الوری

در کلام دوم به ظهور فضل الهی بین بندگان اشاره دارند. فضل الهی به صورت خلقت صورت گرفته چه که به محبت تامّ واقع شده است. خداوند مصدر محبت است و به بیان حضرت مسیح خداوند خود محبت است. لذا، آنچه که در این عالم به اراده الهی واقع شود محض فضل و عنایت اوست. این است که می‌فرماید، "هرچه کنی عدل صرف است بل فضل محض."

عزیزالله سلیمانی در این باب می‌نویسد، "فعل صحیح و متین سر چشمه‌اش علم تامّ و تدبیر تمام و قدرت کامله است. پس چون معلوم شد که حقّ تعالی در علم کامل و در قدرت تمام و علاوه بر آن دو در جود و بخشش فوق‌التمام است، ثابت می‌شود که بر قلم صنع او خطائی نرفته و آنچه را قضای او امضاء نموده و قدر او به جریان انداخته همان عدل صرف است بل فضل محض. چه، ظلم در افعال هر که مشاهده شود ناچار از نفس اوست و خطاء و اشتباه در فعل هر که مشهود افتد البته از جهل اوست. اما در ساحت اقدسی که جز نور صرف و دانش محض و کمال تامّ و غنای تمام نباشد، در آن بساط مقدّس نه ظلمی است و نه بخلی و نه خطائی و نه اشتباهی." (رشحات حکمت، جزء سوم، ص 148-

(149)

تقاضای پذیرفته شدن

بعد از این سوگندهاست که از خدا می‌خواهیم که ما را از آستانه "مدینه لقا" طرد نکند و از ظهور فضل بین مردمان مأیوس نسازد. پذیرفته شدن در ملکوت الهی شرطی دارد که باید تحقق یابد. در لوح احمد فارسی می‌فرمایند، "به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزّم شوید و در جبروت قدسم در آئید." (مجموعه الواح، ص 323)

در لوح نصیر نیز بر این نکته تصریح دارند که جمیع مأمور به دخول در رضوان قدس الهی هستند اما خودشان را در عقبه‌های گوناگون معطل کرده و از ورود باز مانده‌اند. باید از این موانع عبور کرد و در رضوان وارد شد. می‌فرمایند، "تو را به هیكلی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فنای باب متحیراً قائم شده و هنوز فایز به ورود در مدینه قدس صمدانیّه و مقررّ عزّ رحمانیّه نشده. حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول ولکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقررّ قرب دور مانده. تالله الحقّ در کلّ حین تو و امثال تو مشهوندند..." (مجموعه الواح، ص 171)

بنابراین وقتی از خداوند می‌خواهیم که ما را از آستانه مدینه لقایش طرد نکند، در واقع می‌خواهیم ما را مدد رساند که این عقبه‌ها را بگذرانیم و با اتّصاف به صفات الهی در ملکوت عزّ او وارد شویم.

در اینجا موضوع لقای الهی مطرح می‌شود. موضوع لقای الهی، که بعضاً در میان احزاب و فرقه‌های مختلفه غیرممکن محسوب می‌شود، مورد تقاضای حضرت موسی بوده و طبق آنچه که در کتب مقدّسه آمده "لن ترانی" استماع نموده است. از آنجا که به بیان حضرت عبدالبهاء اگر این دیدار مستحیل و محال بود، هرگز بر لسان مبارک حضرت موسی جاری نمی‌شد، اما زمانش فرا نرسیده بود. طلعت میثاق می‌فرمایند، "إنّ السّؤال عن الممتنع المحال لایجوز قطعياً من نبیّ معصوم و سئل موسی کلیم علیه السّلام الرّویة و قال «ربّ أرنی أنظرُ إلیک» و العصمة مانعة عن سؤال شیءٍ ممتنع و حیث صدر منه هذا السّؤال فهو برهان قاطع و دلیل لا یحج علی امکان الرّویة و حصول هذه البُغیة..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 104 / مضمون: تقاضای امر محال قطعاً توسط نبی معصوم مجاز نیست. و حضرت موسی کلیم الله از خداوند تقاضای رؤیت کرد و فرمود ای پروردگار من خود را به من بنماید تا تو را بنگرم. عصمت مانع از آن است که تقاضای شیء محال شود و چون این سؤال از حضرتش صادر شد پس برهان قاطع و دلیل واضح بر امکان رؤیت و حصول این آرزو است.)

اما این که رؤیت به چه معنی است و لقای الهی چگونه میسر است حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند، "فاعلم بأنّ الرّویة و اللقاء من حیث الحقیقة الغیبیة الّتی تُعبّر عنها بالغیب الوجدانی لا تُدرّ که

الأبصار وهو يدرك الأبصار و أما من حيث الظهور و البروز و التجلي و كشف الحجاب و ازالة السحاب و رفع النقاب في يوم الأياب فالرؤية امر مشروع موعود في اليوم المشهود يختص الله بها من يشاء من اهل السجود... (همان، ص 106-107 / مضمون: پس بدان که رؤیت و لقا از لحاظ حقیقت غیبیه ای که به غیب وجدانی از آن تعبیر می شود که ابصار او را درک نتواند و او ابصار را درک کند ولی از لحاظ ظهور و بروز و تجلی و كشف حجاب و کنار زدن ابر و برداشتن نقاب در یوم معاد پس رؤیت امر مشروعی است که در یوم مشهود وعده داده شده و خداوند آن را برای کسانی که اهل سجد هستند اختصاص داده است.)

یک معنای آن تجلی خداوند به صفات و اسماء در جمیع کائنات است و معنای دیگر آن هم لقای مظهر ظهور است که در آثار الهی مشهود است. حضرت عبدالهء به نکته دیگری هم اشاره دارند و آن این که چون لقای الهی در آخرت میسر است و حضرت موسی مدام از باده محبت الهی می نوشید خود را در جنت مأوی دید و چون جنت مقام مشاهده و لقا است استدعای دیدار فرمود و در جواب شنید که، "انما تیسر فی الیوم الذی ترتعش فیه ارکان الأرض و السماء و تقوم القيامة الكبرى و تنكشف الواقعة الطامة العظمی... (همان، ص 105 / مضمون: دیدار در روزی که ارکان زمین و آسمان به لرزه در آید و قیامت کبری واقع شود و واقعه رستاخیز عظمی مکشوف گردد میسر خواهد بود.)

بنابراین، در دعای صیام از حق تقاضا داریم که ما را از معرفت خود و امکان مشاهده بروزات تجلیات خود محروم نسازد. چه که این ظهوری است که این لقا را فراهم آورده است. در سوره رئیس آمده است، "هذا یوم... لو أدر که الکلم لیقول لک الحمد بما أریتنی جمالک و جعلتنی من الزائرین." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 214-215 / مضمون: امروز روزی است که اگر کلیم به آن فائز می شد هرآینه می گفت حمد تو را که جمالت را به من نشان دادی و مرا در زمره زائران قرار دادی.) در بیان دیگر چنین مذکور، "امروز روزی است که حبیب قد عرفناک می گوید و کلیم به قد رأیناک ناطق و خلیل به قد اطمئن قلبی ذا کر." (خوشه ها، شماره 1، ص 59)

ندای احلی و کلمه علیا

سوگند بعدی به "ندای احلای الهی و کلمه علیای" او است. کلمه العلیا گاه به نفس مبارک مظهر ظهور اطلاق شده است که از آن جمله می فرماید، "انه ینطق فی کل شأن انه لا اله انا الفرد الواحد العلیم الخبیر هذا مقام خصه الله لهذا الظهور الممتنع البدیع. هذا من فضل الله ان اتم من العارفين هذا من امره المبرم و اسمه الاعظم و کلمه العلیا و مطلع اسمائه الحسنی لو اتم من العالمین بل به تظهر المطالع

والمشارك." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 43، ص 116 / او در هر شأنی از شئون گوید نیست خدایی جز من که یکتا و علیم هستم. این مقام را خداوند به این ظهور بدیع بلندمرتبه اختصاص داده است. این از فضل الهی است اگر بدانید. این از امر مبرم او، اسم اعظم او و کلمه علیا و مطلع اسمهای نیکوی او است اگر بدانید بلکه مطلع وحی و مشارق الهام به واسطه او ظاهر شوند.)

در کلام حضرت اعلی نیز کلمه علیا عبارت از مظهر ظهور الهی است. طلعت اعلی در صحیفه بین الحرمین (ص 4-5) می فرماید، "انّ هذا کتاب قد نزل علی الارض المقدّسة بین الحرمین ... لیعلم المؤمنون کلمة العلیا فی سبع من المثانی." (مضمون این کتاب در ارض مقدّس بین دو حرم مقدّس نازل شد تا مؤمنان به کلمه علیا در سبع مثانی پی ببرند.) طبق تبیین حضرت عبدالبهاء از سبع مثانی که در قرآن کریم ذکر شده، "مقصد سرّ احدیت است و فیض رحمانیت و آن بشارت به ظهور بعد است که ذو الحرف السبع تکرّر پیدا کرده است. حروف سبع اول علی محمد و سبع مکرّر ثانی حسین علی. اینست معنی سبع مثانی، یعنی هفتی که دو بار تکرّر یافته." (مآئده آسمانی، ج 2، ص 75 / منتخباتی از مکاتیب، ج 4، ص 193)

گاهی به کلام الهی اطلاق می شود. حضرت بهاء الله می فرماید، "الحمد لله الذی اظهر الوجه بعد فناء الاشیاء و ... انه هو الذی احی العظام من نفحات کلمة العلیا التي بها ارتفع سرادق یفعل ما یشاء انه لملك العرش و الثری و سلطان الآخرة و الاولى طوبی لسمیع فاز بدائه الاحلی ..." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 7، ص 138 / مضمون: ستایش مر خدای را که وجه [تجلی الهی] را بعد فناء اشیاء ظاهر ساخت و ... او کسی است که استخوانها را از نفحات کلمه علیا که به واسطه آن سر پرده یفعل ما یشاء بلند شد، حیات می بخشد. اوست مالک آسمان و زمین و سلطان آخرت و این عالم. خوشا به حال کسی که ندای شیرینش را شنید....) جمال قدم راجع به کلام الهی می فرماید، "ای حبیب من، کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لا تُحصی" (لوح مقصود، ص 20 / دریای دانش، ص 28) و در بیان دیگر نازل، "کلمه حقّ اگر چه بحرفین باشد سلطان کلمات اهل ارض بوده و خواهد بود والله از نفحات همان کلمه وحده عارفین نفحات حقّ را می یابند و برضوانش توجه می نمایند." (کتاب بدیع، خط جناب زین المقربین، ص 349 / طبع آلمان، ص 171)

در لوحی حضرت بهاء الله خطاب به جناب میرزا محمدباقر هائی می فرماید، "حمد مقدّس از ذکر و بیان و ما فی الإمكان سزاوار حضرت مقصودی است که به یک اراده وجود را از عالم فنا و نیستی به طراز بقا و هستی مزین فرموده. این اراده در مقامی نفس کلمه علیاست که از لسان عظمت قبل از خلق ارض و سماء ظاهر شده و در مقامی به قلم اعلی تعبیر گشته. جمیع اسماء و صفات از او ظاهر و به او راجع." (تاریخ امر بهائی در نجف آباد، ص 241)

اما ندای شیرین الهی مکرراً محلّ تأکید واقع شده است. شیرین از آن جهت است که برای ارواح انسانی گوارا و روح بخش است. جمال قدم می‌فرمایند، "آنچه از قلم ابهی جاری شیرین است و ملیح." (مائده آسمانی، ج 8، ص 23) اما پی بردن به این شیرینی نیاز به ذائقه سالم دارد. اگر کسی به "حلاوت بیان" که از لسان الهی نازل می‌شود پی ببرد برای اثبات امری از او امرش اگر لازم باشد کلّ خزائن ارض را انفاق می‌کند (کتاب اقدس، بند 3).

حضرت عبدالبهاء تأکید دارند، "شیرینی و حلاوت در مائده آسمانی است و لذت در طعام روحانی. زیرا شیرینی عنصری صفرآ تولید نماید و سبب علل و امراض امعاء و احشاء گردد. اما شیرینی الهی کام را پُر حلاوت نماید و روح را صحت و عافیت بیفزاید. این قند مکرر محبت الله است و معرفت الله." (یاران پارسی، ص 183)

جمال قدم به لطافت تامّ راجع به شیرین زبانی مظهر ظهور به یکی از اماء الرحمن می‌فرمایند، "ای مادر، نوشته تو را به زبان فارسی می‌نویسم تا شیرین زبانی طیر الهی را از لسان عراقی بشنوی و آوازهای خوش حجازی را فراموش کنی." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 299)

تقاضای نزدیک شدن به ساحت الهی

در اینجا بعد از سوگند دادن خداوند، دعا کننده تقاضا دارد که خداوند او را مدد رساند که به درگاهش نزدیک شود و از او استدعا دارد که مبادا او را از ظلّ رحمت و سرپرده گرم خود دور سازد.

تردیدی نیست که مقصود از خلقت نزدیک شدن انسان به ساحت کبریایی خداوند است و البته در احادیث اسلامی و آثار این دور نیز مصرّح است که اگر انسان به سوی خداوند قدمی بردارد خداوند صد برابر به او نزدیک شود. در حدیث قدسی آمده است، "وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَ لَئِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَنَّهُ، وَ لَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيذَنَّهُ." (حدیث شماره 6502 روایت شده توسط بخاری / مضمون: همواره بنده‌ام با نمازهای غیرواجب به من نزدیک می‌شود تا او را دوست بدارم. پس وقتی دوست داشتم گوش او می‌شوم تا به واسطه آن بشنود و چشمش می‌شوم تا به واسطه آن ببیند و دستش می‌شوم تا به وسیله آن بگیرد و پایش می‌شوم تا به واسطه آن راه برود و هنگامی که از من بخواهد به او عطا خواهم کرد و هنگامی که به من پناه آورد به او پناه خواهم داد.)

در حدیث دیگر آمده است که اگر بنده من یک قدم به سویم آید من صد قدم به سوی او روم: "إِذَا تَقَرَّبَ الْعَبْدُ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِذَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا، وَإِذَا أَتَانِي يَمِشِي أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً" (صحیح بخاری / وقتی بندهام یک وجب سویم آید من یک ذراع به سویش نزدیک شوم؛ و وقتی یک ذراع نزدیک شود من یک باع نزدیکش شوم و وقتی قدم زنان به سویم آید، دوان دوان به سویش روم. / ذراع: آرنج تا دست؛ باع فاصل دو دست باز از نك انگشت تا نوک انگشت)

حضرت عبدالبهاء نحوه تقرّب را اینگونه بیان می‌فرمایند، "قربیت الهیه مشروط به محبت الله است قربیت الهیه مشروط بحصول معرفت الله است به انقطاع از ماسوی الله است قربیت الهیه به جانفشانی است قربیت الهیه به فدای نفس و جان و مال به جمیع شئون است ... قربیت الهیه بصفای قلب است قربیت الهیه به بشارت روح است ... قربیت الهیه به توجه الی الله است قربیت الهیه به دخول در ملکوت الله است قربیت الهیه بخدمت عالم انسانی است قربیت الهیه به محبت بشر است قربیت الهیه به اتفاق و اتحاد جمیع امم و ادیان است قربیت الهیه به مهربانی به جمیع انسان است قربیت الهیه به تحری حقیقت است قربیت الهیه به تحصیل علوم و فضائل است قربیت الهیه به خدمت صلح عمومی است قربیت الهیه به تنزیه و تقدیس است قربیت الهیه به اتفاق جان و مال و عزت و منصب است." (خطابات مبارکه، ج 2، ص 92-94)

انوار وجه الهی

در عبارت بعد جمال قدم خداوند را به طلعت تابناک و اشراق انوار وجه قسم می‌دهند. طبق نصّ قرآن کریم (سوره نور، آیه 35)، "الله نور السموات و الارض" است. در مکاشفات یوحنا (باب 21، آیه 10-11 و 23) در بشارت به این ظهور عترّ صمدانی می‌فرماید، "آنگاه مرا در روح به کوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدّس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود و جلال خدا [بهاء الهی] را دارد و نورش مانند جواهر گرانها چون یشم بلورین ... و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد."

می‌دانیم که عبارت جلال خدا در ترجمه‌های اولیه "بهاء الهی" بوده که بعداً تغییر داده‌اند ولی در اصل قضیه تغییری ایجاد نمی‌کند. حضرت بهاء الله مکرراً خدا را به نور وجه سوگند داده‌اند. مثلاً در مناجاتی می‌فرمایند، "أَسْأَلُكَ بِحَرَكَةِ قَلْبِكَ الَّذِي بِهِ تَحْرُكُ الْمَمَكَاتِ وَبِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي بِهِ أَضَاءَتِ الْآفَاقُ." (مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، ج 2، ص 2) یا در مناجات دیگر می‌فرمایند، "أَسْأَلُكَ يَا إِلَهِي بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي بِهِ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ..." (همان، ص 135)

لذا، انوار وجه و ضیاء طلعت تابناک الهی مورد اشاره است. باید دانست که مقصود از "وجه"، طبق تبیین حضرت عبدالبهاء تجلی الهی است. در لوحی به بیان معانی وجه می‌پردازند و با آن که تصریح دارند که معانی بسیار دارد اما فقط سه مورد را ذکر می‌کنند: "و الوجه له عدة معان منها بمعنى الرضاء كما قال الله تعالى «يريدون وجهه» و كذلك «انما نطعمكم لوجه الله» ای رضائه * و منها الوجه بمعنى الذات قال الله تعالى كل شيء هالك الا وجهه * و منها الوجه بمعنى الجلوة قال الله تعالى «فأینما تولوا فثم وجه الله» و الوجه له معان شتی تفسیراً و تأویلاً و تصریحاً غیر ما بینا." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 396 / مضمون: برای وجه معانی متعددی وجود دارد یک معنی رضا است چنانکه خداوند می‌فرماید وجه او را می‌طلبند یا شما را لوجه الله اطعام می‌کنیم یعنی رضای او. و وجه به معنی ذات الهی چنان که خداوند می‌فرماید همه چیز هلاک می‌شود مگر وجه او؛ و وجه به معنی جلوه چنان که خداوند می‌فرماید به هر طرف که روی خود را برگردانید وجه الهی آنجا است.)

جمال قدم نیز تعاریفی برای "وجه" دارند: "فناى اشیاء و بقای وجه در صحف و کتب و زیر و الواح مذکور. مقصود از وجه در یک مقام ذاته تعالی و تقدس بوده؛ و در مقام دیگر ما یظهر من قلبه الأعلی و در مقام دیگر ما کان معروفاً بین العباد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 18، ص 116)

به هر تقدیر، انوار وجه به معنی انوار ساطعه از تجلی خداوند در این عالم است که سبب نورانیت قلوب و تنویر افکار و هدایت ناس می‌شود.

انجذاب به واسطه نفحات قیص و تقاضای نوشیدن رحیق بیان

موضوع قیص اشاره به داستان یا افسانه حضرت یوسف دارد که از نفحه خوش قیص حضرتش چشمان نابینای پدرش، حضرت یعقوب، دیگر بار بینایی خود را باز یافت. این داستان در تورات به این ترتیب نیامده ولی در قرآن چنین ذکر شده است: "اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ائی یأت بصیراً... فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیراً." (سوره یوسف، آیات 93 و 96 / مضمون: این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید بینا شود... پس چون مرده رسان آمد آن را بر چهره او انداخت پس بینا گردید.)

در آثار این دور مقدس تمثیل قیص بسیار آمده و حتی در کلمات مکنونه عربی افراد احبباء قیص الهی محسوب شده‌اند: "أنت قیصی و قیصی لایلی." (مجموعه الواح، ص 20) در واقع حضرت بهاء الله انتظار دارند که از احببای الهی نفحات رحمان به مشام اهل عالم برسد و چشمان نابینا را بینایی بخشد. خطاب

به مَلِك پاریس می‌فرمایند، "ان الذی لم تنتشر منه نفحات قیص ذکر ربّه الرحمن فی هذا الزّمان لن یصدق علیه اسم الانسان انه من اتبع الهوی سوف یجد نفسه فی خسران عظیم." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 108 / کسی که در این زمان از او نفحات قیص ذکر پروردگار رحمانش انتشار نیابد اسم انسان در حق او صادق نیست. او پیرو هوای نفس خویش است و به زودی خود را در زیان آشکار خواهد دید.)

در کتاب اقدس (بند 7) تأکید دارند کسی که بوی خوش رحمن به مشامش برسد در تثبیت احکام الهی با دیدگانش به استقبال تیرها می‌رود: "إِنَّ الَّذِي وَجَدَ عَرَفَ الرَّحْمَنِ وَ عَرَفَ مَطَّلَعَ هَذَا الْبَيَانَ إِنَّهُ يَسْتَقْبِلُ بِعَيْنَيْهِ السِّهَامَ لِإثباتِ الْأَحْكَامِ بَيْنَ الْأَنَامِ." بنابراین، در اینجا دعا کننده از خداوند تقاضا می‌کند که بوی خوش رحمن را به مشامش برساند تا منجذب گردد و در سبیل الهی طریق فدا پیوید. در کلام بعد است که تقاضای "باده سخن خدا" می‌کند تا سرمست از آن شود. این باده به کوثر نیز نامیده شده است. در مناجاتی است، "مرده بودم از آب حیات زندگی بخشیدی؛ پزمرده بودم از کوثر بیان که از قلم رحمن جاری شده تازگی عطا کردی."

این باده تازگی بخشد و مستی حقیقی و سُکر روحانی عطا کند. البته کسانی که این باده را می‌نوشند در خطاب جمال مبارک تکلیفی به عهده می‌گیرند. می‌فرمایند، "در جمیع احیان قلم رحمن شاریان رحیق بیان را وصیت می‌فرماید به آنچه سبب آسایش گل است و علت ارتفاع امر انشاءالله نزد مقبلین مقبول آید." (حدیقه عرفان، ص 141)

کلام آخر درباره معنی "رحیق بیان" است که واقعاً چیست و نوشیدن آن چه تأثیری خواهد داشت. حضرت بهاءالله در لوحی توضیح می‌فرمایند، "باید کلّ هر یوم از رحیق بیان مقصود عالمیان بیاشامند و این رحیق در مقامی آیات حق جلّ جلاله بوده و در مقامی ذکر و ثنا و در مقامی عنایت و فضلش. این رحیق در مقامی سبب حیات عالم است و در مقامی علت حفظ امم. من شرب منه فاز بالاستقامة الكبرى علی هذا الامر الذی به اضطرت افئدة الوری الا من شاء الله ربّ هذا المقام الرفیع." (اشراقات، ص 211 / مضمون عبارت عربی: کسی که از آن بنوشد به استقامت کبری بر این امر، که دلهای مردمان از آن به لرزه در آمده مگر کسی که خدا بخواهد، فائز می‌شود.)

سوگند به شعرات

در این عبارت، جمال قدم به شعراتی که بر صفحات وجه در حرکت است سوگند می‌دهند. این عبارت بسیار زیبا است. زیرا قبلاً دیدیم که وجه مظهر ظهور، که محل تجلی خداوند واقع شده، نورانی است. اما این نورانیت را همه کسان لیاقت دیدن ندارند. لهذا باید که به نحوی پوشانده شود. از آن گذشته، وقتی نورانیت شدید باشد، همانند شعاع ساطع از شمس ظاهر، سبب ناراحتی چشم شود و لذا عنایت الهی چنان است که به واسطه شعرات این نورانیت را می‌پوشاند. جمال قدم در سوره‌العباد این نکته را کاملاً بالصرّاحه بیان فرموده‌اند که اندکی از نورانیت وجه را ظاهر فرمودند و سبب انصعاق ملاً اعلی شد: "فلما تمّ المیقات السّتر اذاً اظهرنا عن خلف الف الف حجابٍ من النور نوراً من انوار وجه الغلام اقلّ من سمّ الایرة اذاً انصعقت اهل ملاً العالین ثمّ سجّدت وجوه المقرّیین." (آثار قلم اعلی، ج 4، طبع 133 بدیع، ص 25 / مضمون: هنگامی که موعد پنهان بودن به پایان رسید از ورای هزار هزار حجاب نور، ذره‌ای نور از انوار وجه خود را ظاهر ساختیم که کمتر از سوراخ سوزن بود و اهل ملاً اعلی منصعق شدند و بعد مقربان سر سجده بر زمین نهادند.)

جمال ابهی در لوح دیگری فرمودند، "ای حبیب، در این ایام طلعت غیب منیع ممتنع لایدرک که در خلف الف الف حجاب لطیف نور منیر مضیّ خود مخفی و مستور بود، ها که از خلف نقاب ظاهر آمد و به یک قبسه از اشراق انوار جمالش طوریون را منصعق و معدوم بل کأن لم یکن شیئاً مذکوراً نمود. ألاّ اینی وجّهت وجهی للذی فطر السّموات الکبیر و انشقّ اراضی الفراعنه و ما انا من المشرکین. وه وه شمس جمال عالم افتده را درخشنده‌تر از روز نورانی فرمود و زنگ ظهورات معارف عقلیه را از صفحات قلوب زدوده." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 19، ص 170)

در سوره الرّئیس صریحاً می‌فرمایند، "إنّا لو نخرُج من القمیص الذی لبسناه لضعفکم لیفدین من فی السّموات و الأرض أنفسهم لِنفسی و ربُّک یشهد بذلك و لا یسمعه إلاّ الذین انقطعوا عن کلّ الوجود حباً لله العزیز القدیر." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 206 / مضمون: اگر ما از قیصی که به علّت ضعف شما پوشیده‌ایم خارج شویم کسانی که در آسمانها و زمین هستند خودشان را برای من فدا می‌کنند. پروردگارت به آن شهادت می‌دهد ولی جز کسانی که به علّت حبّ الهی از کلّ وجود وارسته شده‌اند آن را نمی‌شنوند.)

لذا، شعرات را، که نشانه ظلمات است برای پوشاندن نور به کار برده‌اند. در لوحی است، "حوریّه روح از خلف سرادق کبری بیرون آمد و بر سگان اهل سماوات و ارض بذل روح حقیقی فرمود و بعد از قیام بر فراش سُنْدُسی حرکتی فرمود و از آن حرکت از شعرات او چند نقطه سودا که حاکی از آن

ظلمت نورا بود بر ارض استبرقی چکید و از آن نقطه‌های معدوده این کلمات بدیعه تزیین یافت." (مجموعه الواح، ص 274)

بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله از شعرات برای مستور نگه داشتن وجه نورانی استفاده می‌کنند. در لوحی است، "شعری شعاری. به استر جمالی لثلاً تَقَعَّ عليه عیونُ الأغیارِ من عبادی. كذلك نَسْتُرُّ عن المشرکین جمال عرّ منیعاً." (لثالی الحکمة، ج 3، ص 75 / مضمون: مویم پوشش من است به آن جمالم را می‌پوشانم مبادا چشم اغیار بندگانم بر آن افتد. اینچنین جمال عرّ منیع را از مشرکین پنهان نگه می‌داریم.)

در بیان دیگر می‌فرمایند، "أظهرتُ ماء الحيوانِ من كوثرِ فمی كما سترتُ شمسَ الحيوانِ خلفَ شعری، أی فی ظلمات شعری أخفیتُ أنوار جمالی لیکونَ ظاهره ظلمةً و باطنه نوراً علی نور فو کلّ نور. كذلك ظهر الأسرار من قلم المختار." (لثالی الحکمة، ج 3، ص 76-77 / مضمون: آب حیات از کوثر بیانم ظاهر کردم همانطور که خورشید زندگانی را پشت موهام پنهان ساختم، یعنی در ظلمات مویم انوار جمالم را پنهان نمودم تا ظاهرش ظلمت باشد و باطنش نور علی نور، بل فوق کلّ نور. اینچنین اسرار از قلم مختار ظاهر شد.)

معنای دیگر شعرات، ریسمانی است که چون به آن تمسک نمایم توانیم خود را از گمراهی و لغزش حفظ کنیم. حضرت بهاءالله فرمودند، "جعدی حبلی. من تمسک به لن یضلّ فی أزل الآزال لآنه فیهِ هدايةٌ إلی نور الجمال." (مویم ریسمان من است. کسی که به آن متمسک شود الی الأبد از گمراهی مصون است زیرا در این شعرات هدایتی به سوی نور جمال الهی است.)

در توضیح دیگری که از قلم قدم راجع به شعرات عرّ نزول یافته است آن را به تار آتشین، ریسمان ربّانی، آتشی که قلوب مخلصین را برمی‌افروزد، اریاحی که دلهای یگانه‌پرستان را به اهتزاز می‌آورد، و صوتی که نغماتش قلوب عاشقان را منجذب می‌سازد، تشبیه فرموده‌اند. (لثالی الحکمة، ج 3، صفحه 76، لوح شماره 42)

همانند حرکت قلم اعلی بر صفحه الواح

حرکت شعرات بر صفحات وجه را به حرکت قلم اعلی بر صفحه الواح تشبیه فرموده‌اند و این که با این حرکت رائحه خوشبوی معانی در عالم ناسوت، عالم خلقت، به هیوب آمده و مشام اهل عالم را معطر ساخته است. این همان باده رحیق بیان است که قبلاً به آن اشاره شد و نیازی به بحث بیشتر نیست.

تقاضای مساعدت برای قیام به خدمت

بعد از سوگند دادن خداوند، دعا کننده از حضرتش می‌خواهد که او را مدد فرماید که قیام به خدمت کند به نحوی که قعود در پی نداشته باشد و هیچ امری مانع از خدمت او نشود. قیام به خدمت، قیامی است که دیگر نشستنی در پی نداشته باشد، یعنی بدون وقفه ادامه یابد، همواره مورد تأیید و تحسین مظهر ظهور الهی بوده است. در لوحی از قلم اعلی نازل:

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی حمد و ثنا اولیاء حقّ جلّ جلاله را لایق و سزااست که منقطعاً عن العالم بر خدمت امر قیام نمودند؛ قیامی که قعود او را ندید بلکه در حین قعود قائمند. تعالت مقاماتهم و جلّت مراتبهم عندالله... ایشانند رجالی که لازال در مضمار بیان حقّ را نصرت نمودند. ابطال عالم نزدشان به مثل عصفوری و ضوضاء امم در ساحت عزّشان مانند نعیمی. ایشانند فوارس میدان و معین مقصود عالمیان. به اصبع یقین حجات اوهام را شقّ نمودند و اصنام را در هم شکستند. سلاسلِ ظنونِ احزابِ عالم ایشان را منع نمود از صریر قلم اعلی به هوش حقیقی فائز گشتند و به شعور معنوی مزین شدند. ایشانند عبادی که می‌فرماید ککائز ارضند و خزائن آن، چه که ایشانند لثالی حکمت و بیان و ودیعه‌های حضرت رحمن. طوبی لمن عرّفهم و فاز بلقائهم. (آیات الهی، ج 2، ص 372)

در واقع چنین قیامی قدم برداشتن بر اثر اقدام مظهر ظهور است؛ هر چند که توان بندگان آنقدر نباشد، ولی در حدّ مقدور باید امثال نمود. جمال قدم می‌فرمایند، "این مظلوم وحده بر امر قیام نمود قیامی که قعود او را اخذ نمود و از ضوضاء مشرکین و منافقین ممنوع نگشت باعلی النّدا اهل انشاء را به افق اعلی هدایت فرمود." (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 207)

در مقام دیگر می‌فرمایند، "اقتدار قلم اعلی خارج از حدّ احصاء. قیام نمود امام وجوه قیامی که قعود او را اخذ نمود و صفوف و الوف و سطوت و غضب او را از ارادهء قویهء غالبه‌اش باز نداشت." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 300)

در واقع چون خداوند هیچ نیازی به خدمت بندگانش ندارد، وقتی آنها را مأمور خدمت به امر و به بندگان دیگر می‌فرماید، فضلی است که نصیب آنها کرده تا به آنچه که برایشان مقدر فرموده برسند. والاّ او از نصرت بندگان به کلّی مستغنی است و به هر نحو که اراده فرماید ملتجیان به ساحتش را نصرت می‌فرماید. جمال قدم در سورة القمیص می‌فرمایند، "قل انه لن یحتاج باحدٍ و انّ النصرَ کله فی قبضته ینصر من یشاء بامرٍ من عنده و انه لهو العزیز المقتدر الحکیم و انه لو یأمر النّاس بالنصر هذا من فضله علیهم لیبلّغهم الی ما اراد و انه لغنی عن العالمین و ینده ملکوت کلّ شیء و فی یمینه جبروت الأمر و الخلق

یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 48 / مضمون: بگو او به احدی احتیاج نخواهد داشت و یاری تماماً در اختیار خود او است هر کس را بخواهد به امری از سوی خویش نصرت می کند و اوست عزیز مقتدر حکیم و اگر ناس را به نصرت امر می فرماید از فضلش برای آنهاست تا آنها را به جایی برساند که اراده کرده است و او از اهل عالم بی نیاز است و ملکوت تمام اشیاء در دست اوست و جبروت امر و خلق هم در دست راست اوست. انجام می دهد آنچه را می خواهد و حکم می کند آنچه را که میل دارد.)

اسم خداوند که سلطان اسماء شد

مقصود از سلطان اسماء نفس مبارک جمال قدم است و این در آثار مبارک که مصرح است. مثلاً در لوح ملکه می فرمایند که این مناجات را بخواند، "ای ربّ اسئلك باسمک الذی جعلته سلطان الاسماء و مظهر نفسک لمن فی الارض و السماء بان تحرقّ الاحجاب الّتی حالت بینی و بین عرفان مطلع آیاتک و مشرق وحیک." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 140 / مضمون: ای پروردگار من تو را سوگند می دهم به اسمت که آن را سلطان اسماء و مظهر نفس خود برای سکنه ارض و آسمان قرار دادی که حجاب های حائل بین من و عرفان مطلع آیات و مشرق وحیت را بسوزانی.)

در لوح دیگری اسم اعظم را سلطان اسماء ذکر می فرمایند: "اسألك باسمک الاعظم الذی جعلته سلطان الأسماء بان تحفظنی بسلطنتک و اقتدارک عن کلّ بلاء و مکروه...". (امر و خلق، ج 4، ص 63 / مضمون: تو را سوگند می دهم به اسم اعظمت که آن را سلطان اسماء قرار دادی که به سلطنت و اقتدارت مرا از هر بلا و مکروهی حفظ کنی.)

تقاضای دیدن شمس جمال الهی و نوشیدن خمر بیان

پیش از این درباره لقای الهی و معنای آن سخنی گفته شد و همچنین نوشیدن خمر بیان خداوند. در این عبارت از خداوند می خواهیم که شمس جمالش را به ما بنماید و این در این ظهور میسر شده است زیرا در مناجاتی نیز فرموده اند که اگر شخصی از روی صدق "ربّ ارنی" گوید از ملکوت بیان "انظر ترانی" استماع نماید. غیر از آن در لوح احمد فارسی آمده است که عبارت "لن ترانی" که قبلاً در زمان حضرت کلیم الله مطرح بود همانند حجابی عمل کرده است و اینک آن حجاب برداشته شده و طالبان مشاهده جمال الهی می توانند به این فوز عظیم نائل گردند. می فرمایند، "ای طالبان باده روحانی، جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی، بی حجاب «لن ترانی» می فرماید: چشم دل و جان را محروم ننمائید و به محلّ ظهور اشراق انوار جمالش بشتابید." (مجموعه الواح، ص 330)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "حجابِ لن ترانی زائل و انوار انظر ترانی ساطع." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 85، ص 24)

سرپرده مجد که بر بلندای کوه برپا شده است

اشاره تلویحی به حضور جمال معبود و نصب خیمه مبارک بر روی کوه کرم‌ل است. دکتر وحید رأفی مقاله‌ای راجع به تشریف‌فرمایی حضرت بهاء‌الله به حیفا و الواح نازله در این مدینه مرقوم داشته‌اند [پژوهشنامه، سال دوم، شماره 1، ص 85-130] که روشن‌کننده بسیاری از نکات است و در این زمینه از مقاله مزبور استفاده شده است. می‌دانیم که طبق بیان حضرت ولی امرالله، "... مدینه حیفا چهار بار به قدوم جمال اقدس ابری زینت یافت..." (قرن بدیع، طبع کانادا، ص 92-391)

مرتبۀ اول هنگام عزیمت به عکا بود که سر راه کشتی در حیفا توقّف داشت و مهاجرین امکان اقامتی کوتاه در این شهر را یافتند. جمال قدم سیزده سال بعد در لوحی می‌فرماید، "قد استقرّ عرشه فی اول الورود علی کوم الله بذلک ظهر ما کان مسطوراً فی کتب المرسلین قد تشرف البرّ و البحر بقدمه و لقائه و نفحات قیصه المنیر." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 141 / مضمون: عرش او در اول ورود بر کوه خدا استقرار یافت و به این ترتیب آنچه که در کتب رسولان الهی نوشته شده بود ظاهر شد و خشکی و دریا به قدومش و دیدارش و استشمام بوی خوش قیص منورانی‌اش مشرف گشت.)

سفر دوم در سال 1300 قمری (1883 میلادی) واقع شد که جمال قدم درباره آن می‌فرماید، "... چند یومی است که کوم‌الله مقررّ عرش واقع شده و این آن مقامی است که در کتب قبل مذکور و مسطور. ندای روح در این مقام مرتفع و انبیای الهی کلّ را به ظهور در این مقام بشارت داده‌اند. این است تلّ الهی از یومی که خلق شده تا این ایام منتظر کأس لقا بوده؛ الحمدلله به آن فائز شد و در مقامات متعدّده ندا مرتفع و عرف ذکر ساطع و نور وجه لامع. ظاهر شد آنچه در کتب الهی از قبل مسطور بود. طوبی للعارفین و ویلّ للغافلین." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 99 / مائده آسمانی، ج 4، ص 218)

سفر سوم هفت سال بعد، یعنی در سنه 1307 قمری (1890 میلادی) اتفاق افتاد. این سفر دو هفته طول کشید و در طی آن بود که خیمه مبارک نصب گردید.

سفر چهارم که حدود پانزده ماه بعد از سفر سوم صورت گرفت روز جمعه 19 ذی‌القعدة 1308 (27 ژوئن 1891) واقع شد. در این سفر هیکل مبارک در بیت الیاس ایض که نزدیک کلنی آلمانی‌ها

است اقامت فرموده و خیمه مبارک در زمینی که در سمت غربی آن بیت بوده برپا گشت و ملاقات با احباء در این خیمه صورت می گرفت. در این سفر بود که لوح مبارک کرمل نازل شد و محل استقرار عرش مطهر حضرت اعلی تعیین گردید. حضرت ولی امرالله در این باره در توفیق مبارک نوروز سنه 108 می فرمایند، "جمال قدم و اسم اعظم... در اواخر ایام از قلعه محصنه عکا قصد مدینه مکرّمه حيفا بنمود و به قدوم مبارکش تلّ الهی را مشرف ساخت. جشن اعظم در ملاً اعلی برپا گشت، کوم الله به اهزاز آمد و بهاء کرمل نمودار شد و در دامنه اش خیمه مبارک منصوب گردید و آیات باهرات لوح کرمل در جوار مقام حضرت ایلیا به صوت مرتفع از لسان اطهر جاری شد." (توقیعات مبارک که 102-109، ص 254)

نکته آخر آن که حضرت بهاء الله در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی به این سفر آخر و نصب خیمه مبارک روی جبل کرمل صراحتاً اشاره فرموده اند، "کرمل در کتاب الهی به کوم الله و گرم الله نامیده شده. کوم تپه را می گویند و این مقامیست که در این ایام از فضل دارای ظهور خباء مجد بر آن مرتفع گشته. طوبی للواردین و طوبی للمقبلین." (لوح شیخ، ص 107)

تقاضای تأیید برای آن که اراده الهی اراده دعا کننده قرار گیرد

اگرچه شرط تقرب به درگاه الهی عبودیت و محویت صرفه بخته است، اما این جز به مدد الهی میسر نیست. عبودیت به تصریح حضرت عبدالهء کار بسیار مشکلی است. طلعت میثاق می فرمایند، "وقت نطق و بیان است و هنگام قیام به عبودیت حضرت یزدان. عبودیت آن ذات احدیت امانت عظیمه است که ثقل اعظم است و آسمان و زمین و جبال از حملش عاجز. پس حاضر شو که این بار گران را در کمال روح و ریحان چون این عبد حمل نمائی و مورد طعن و سب و شتم و تکفیر و تفسیق و شبهات امم گردی تا قطره ای از بحر بلایای جمال قدم روحی لعباده الفدا نصیب بری." (مکاتیب عبدالهء، ج 5، ص 146)

عبودیت کمرشکن است، به این جهت آن را ثقل عظیم نامیده اند. حضرت عبدالهء به این نکته تصریح دارند: "این عبودیت ثقل عظیم است و امانت کبری؛ کمرها را شکسته و قوای عظیمه را مضمحل نموده از آن جمله کمر عبدالهء، به جمالش قسم، که به کلّی منکسر گشته." (منتخباتی از مکاتیب، ج 6، ص 290).

لذا، برای آن که بتوانیم اراده خود را در اراده الهی فانی سازیم، دست به دامن حضرتش می شویم که ما را یاری رساند و امداد فرماید تا بتوانیم اراده او را اراده خود دانیم. حضرت بهاء الله در مناجاتی

می‌فرمایند، "هو المبین من افقه الاعلی الهی الهی اقبلت الیک و تمسکت بک و جعلت رجائی انت و بغیتی انت و املی انت و ارادتی ارادتک و مشیتی مشیتک اسألک بحرکه قلمک الذی به تحرکت الممکنات و بنور وجهک الذی به اضائت الآفاق بان تجعلی علی امرک ثابتاً راسخاً بحيث لا یمنعنی شیء من الاشیاء ثم وفقنی لأجعل مرادک مرادی و ارادتک ارادتی بحيث لا اختار الا ما انت اخترته لی اشهد انک انت الفیاض البذل المشفق العفور الکریم." (مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، ج 2، ص 2 / مضمون: اوست آشکار از افق اعلایش. ای خدای من، ای خدای من به تو روی آورده‌ام و متمسک شده‌ام و امیدم و آرزویم و خواسته‌ام تویی و اراده‌ام اراده تو و مشیتم مشیت تو است. تو را سوگند دهم به حرکت قلبت که به واسطه آن کائنات حرکت کنند و به نور سیمایت که به واسطه آن آفاق روشنی یافت که مرا بر امرت ثابت و راسخ کنی به طوری که هیچ چیز مرا باز ندارد. سپس مرا موفق کن که مراد تو را مراد خود و اراده تو را اراده خویش قرار دهم به طوری که جز آنچه که تو برایم خواسته‌ای اختیار نکم. گواهی دهم که تو بسیار فیض بخش، بسیار بذل کننده، مشفق، غفور و بخشنده هستی.)

نکته آخر آن که حتی حصول رضای الهی جز با تأییدات حق میسر نشود چه که می‌فرمایند، "اگر اریاح عنایت که از یمین فضلش در هبوب است عباد را اخذ نماید، احدی به رضایش موفق نشود و به عرفانش فائز نگردد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 23، ص 1)

جمال الهی که از افق بقا اشراق کرده

به بیان حضرت رسول اکرم، "إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ." (صحیح مسلم / مضمون: خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.) این بدان معنی است که خداوند جمال مطلق است چه از لحاظ ذات چه صفات و چه افعال. زیبایی بندگانش را نیز دوست دارد. آنها را عزیز می‌دارد و مایل است که نزد غیر او اظهار حاجت نکنند، مرتب و منظم و معطر باشند.

در آثار مبارک که حضرت بهاء الله نیز مشاهده شده است. در لوحی از جمال ابهی چنین نازل، "لَا تَفْتَحْ عَيْنَاكَ إِلَّا إِلَىٰ وَجْهِ جَمِيلٍ وَإِنْ وَجَدْتَ بَصَرَ حَدِيدٍ، فَاشْهَدَهُ مَا سُرَّ فَيْكٍ مِنْ جَمَالِ الْعِلْمِ لِتَكُونَ مِنَ الْمُبَشِّرِينَ وَلَا تَضِيعَ بَذْرَ الْحِكْمَةِ فِي أَرْضِ الْجُرُزَةِ وَلَا تُكُنْ مِنَ الْمُسْرِفِينَ وَإِنْ وَجَدْتَ أَرْضَ طَيِّبَةٍ أَوْدَعْ فِيهَا حَبَّ الْحِكْمَةِ وَالْعُرْفَانَ لِيُنْبِتَ مِنْهَا نَبَاتٌ حَسَنٌ بَدِيعٌ..." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 94 / مضمون: جز به روی زیبا منگر و اگر دیده تیزبین یافتی آنچه را که از زیبایی دانش در تو پنهان است بر او بنمای تا از مرده دهندگان باشی. تخم فرزاندگی را در زمین کشت ناپذیر هدر مده و از اسراف کنندگان مباش. و اگر زمین مرغوب یافتی تخم فرزاندگی و شناسایی را در آن بکار تا از آن گیاه زیبای نیکو به بار آید.)

ملاحظه می‌نمایید که حتی نباید به روی نازیبا نگریست. جمال قدم هر آنچه را که نیکوست به طلعتی زیبا تشبیه کرده‌اند، مانند امانت که در لوح اشراقات او را به "طلعةً من طلعات الفردوس الأعلى" (اشراقات، ص 72) تشبیه فرموده‌اند. در مقام دیگر می‌فرمایند، "قَدْ كَانَ الْمَظْلُومُ نَاطِقًا بِذِكْرِكُمْ وَ ثَنَائِكُمْ وَ مَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَضَرَتْ أَمَامَ الْوَجْهِ طَلَعَةٌ مِنْ طَلَعَاتِ الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى نَادَتْ وَ قَالَتْ يَا مَحْبُوبَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ بِحُزْنِكَ كَادَ أَنْ يَرْجِعَ الْوُجُودُ إِلَى الْعَدَمِ أَرْحَمَ عَلَيَّ الْعَالَمِ يَا مَحْبُوبَ الْقَدَمِ." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 315 / مضمون: مظلوم به ذکر و ثنای شما و آنچه که بر شما در راه خدا وارد شده مشغول بود که زیاروی از زیاریان بهشت برین حاضر شد و ندا در داده گفت ای محبوب زمین و آسمان به حزن تو نزدیک است که وجود به عدم راجع شود. بر اهل عالم، ای محبوب ازلی، رحم کن.)

در مناجاتی از طلعت میثاق است که، "در این جهان به آتش عشقت بسوز و در آن جهان به مشاهده روی مهریت کامران فرما." (اذکارالمقرّین، ج 2، ص 131)

حال، در اینجا به جمال محبوب سوگند می‌دهند که از افق بقا اشراق نموده و وقتی ظاهر شد ملکوت جمال هم به او سجده کرد و به ندای بلند تکبیر فرستاد. می‌دانیم که در قرآن کریم در تمجید حضرت آفریننده چنین تکبیر فرستاده می‌شود، "تبارک الله احسن الخالقین." (سوره مؤمنون، آیه 14) این بدان معنی است که جمال مظهر ظهور الهی چنان است که هیچ جمالی قابلیت برابری با آن را ندارد. بدین لحاظ است که ملکوت جمال در برابر او سر سجده و تعظیم فرود آورده است.

فانی از خویش و باقی به آنچه که نزد خداست

این توصیه همیشه در آثار دیده شده است که آنچه را نزد خود دارید رها کنید و به آنچه که نزد حق است روی آورید. جمال اربی توصیه می‌فرمایند، "دع ما عندک و خذ ما یأمرک به الله و إنّ هذا لیُغْنِیکَ عن العالمین و من دونه لا یُسْمَنُ و لا یُغْنِی بوده و خواهد بود." (مائده آسمانی، ج 7، ص 26 / مضمون: رها کن آنچه را نزد تو است و بگیر آنچه را که خداوند به آن امر می‌کند. این تو را از اهل عالم بی‌نیاز سازد و دون آن نه نفعی رساند و نه بی‌نیاز گرداند.)

در همین لوح مبارک، نفوسی را که به این امر مهم توفیق یابند اینگونه توصیف می‌فرمایند، "عنقریب ید قدرت محیطه الهیه نفوسی چند خلق فرماید که جمیع احجاب را خرق نمایند و بی‌ستر و حجاب به مکمن ربّ الارباب در آیند و در سبیل محبوب از هیچ آبی محمود نشوند و از هیچ ناری جزع نمایند غیر معبود را

مفقود شمردند و ما سوای مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در کل اوان اهل امکان را بسلاسل بیان برضوان قدس رحمن کشند قسم بآفتاب معانی که انوار این نفوس اهل ملاً اعلی را مستنیر نماید چنانچه شمس اهل ارض را." (همان، ص 25-26)

مظهر اسم محبوب که عشقش سبب احتراق ایجاد است

رابطه عاشقانه بین خالق و مخلوق همیشه برقرار است ولو آن که مخلوق از آن بی‌خبر باشد. خداوند مصدر محبت است و با عشق تمام آفرینش را انجام داده و عبارت "احببتُ خَلْقَكَ خَلْقَتُكَ" و انتظارش که "فأحییٰ کَیْ اذْکُرْکَ و فی روح الحیات اُحْیَیْتُکَ" گویای همین رابطه دوجانبه است. نفوسی که عاشق آفریننده هستند همان محبت را به مظهر ظهورش دارند چه که می‌دانند خود را برای آنها فدا کرده و از راحتی و آسایش خود گذشته تا آنها به آزادی حقیقی دست یابند. این بیان مبارک گویای این موضوع است: "حبس را قبول فرمودیم تا گردنهای عباد از سلاسل نفس و هوی فارغ شود و ذلت اختیار نمودیم تا عزت احباً از مشرق اراده اشراق نماید همچو مدان که حق عاجز است قسم باسم اعظم که اگر اراده فرماید ارواح جمیع امم را بکلهء اخذ نماید مع ذلک از ظلم ظالمین چشم پوشیده و حمل بلایای لا تحصى فرموده تا کل را بمدینهء باقیهء ابدیه کشاند." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 5)

این فداکاری مظهر ظهور در این فقره از کلمات مکنونه نیز مشهود است، "دوستان ظاهر نظر بمصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند و لکن دوست معنوی شما را لاجل شما دوست داشته و دارد بلکه مخصوص هدایت شما بلایای لا تحصى قبول فرموده * بچنین دوست جفا مکنید و بکوش بشتابید." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص 388-389)

جمال مبارک کراراً به مخاطبین اعلام فرموده‌اند که نفوس را به خاطر خود آنها دوست دارند بر خلاف اطرافیان که به خاطر منافع شخصی افراد را دوست دارند. در سورة الذکر به احمد نامی که برادر مخاطب لوح است می‌فرمایند، "إِنَّ الدِّینَ یَدْعُونَ حَبِکَ أَوْلَئِکَ یُحِبُّونَ لِأَنفُسِهِمْ وَ لَکِنَ اللّٰهُ أَحَبُّکَ لِنَفْسِکَ." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 243 / مضمون: کسانی که مدتی محبت تو هستند به خاطر خودشان تو را دوست دارند ولی خداوند تو را به خاطر خودت دوست دارد.)

خطاب به ناصرالدین شاه می‌فرماید، "إِنَّ الدِّینَ فی حَوْلِکَ یُحِبُّونَکَ لِأَنفُسِهِمْ وَ الغلام یُحِبُّکَ لِنَفْسِکَ وَ مَا أَرَادَ إِلَّا أَنْ یُقَرِّبَکَ الی مَقَرِّ الْفَضْلِ وَ یُقَلِّبَکَ الی یَمِینِ الْعَدْلِ." (کتاب مبین، ص 68 / مضمون: کسانی که دور تو را گرفته‌اند به خاطر خودشان تو را دوست دارند و این جوان [جمال مبارک] تو را به خاطر

خودت دوست دارد و چیزی نمی‌خواهد مگر آن که تو را به مقرر فضل، یعنی خداوند، نزدیک سازد و رویت را به یمین عدل برگرداند.

نفوسی که عاشق حقیقی باشند همیشه از فراق یا حتی در وصال معشوق در احتراق هستند. جمال قدم در لوحی حتی فراق را بهتر از وصال می‌دانند زیرا در فراق امید وصال برای عاشق وجود دارد و در وصال بیم فراق موجود. بیان مبارک چنین است:

"هو المحبوب در این ساعت که عروس حُبّ از پرده بر آمد و آتش فراق از دل و جان شعله بر آورد، صبر را از صدر بر انداخت، چون جمال دوست چهره برافراخت. در فراقیم و به امید وصل جان در بازیم؛ اگرچه در وصال هم بیم فراق هست، بلکه در سبیل عشق فصل از وصل نیکوتر و بعد از قُرب محبوب تر و فراق از وصال پسندیده تر است. زیرا که در وصال بیم فراق است و لکن در فراق امید وصال. از پس هر هجری لقاست و بعد هر بقائی فنا. عالم را مرگب از شهد و حنظل خلق نموده اند. کجا گذارد که انسان بی‌دل در خاکدان آب و گل نفس راحت کشد و یا بستر راحت گسترده. اگر به لب نوشی دهد از جان خروشی بر آورد. پس باید جانِ صافی دل را در او نبندد و چون سحاب از او بگذرد و همچو عقاب از او برپرد و نه به شیرینی اش خورسند شود و نه از زهرش مستمند. دل به مُلک باقی نهد و از تراب فانی بگذرد که شاید به پر معنوی به آشیان قدس الهی پرواز نماید تا به آهنگ بدع عراقی به این نغمه عزّ روحانی بسراید: ما مست فنائیم همه، ما نور بهائیم همه، ما روح بقائیم همه، ای جان و دل آگاه شو آگاه شو. باقی این داستان را هر که خواهد در آستان دوست حاضر شود و ادراک نماید تا خدا کی نصیب کند و همه را جمع نماید." (عندلیب، شماره 78، ص 3)

در مقامی کلمه الله را سبب احتراق قلوب مشتاقان و عاشقان دانند و می‌فرمایند، "انسان از شمس کلمه ربّانیّه موجود و اسماء حسنی و صفات علیا طائف حول کلمه بوده و خواهند بود. اوست نار الهی و چون در صدور بر افروخت ما سوی الله را بسوخت. افتده عشاق ازین نار در احتراق و این نار حقیقت ماء است که بصورت نار ظاهر شده. ظاهرها نار و باطنها نور. و از این ماء کلّ شیء باقی بوده و خواهد بود «و من الماء کلّ شیء حی» از خدا می‌طلبیم که این ماء عذب الهی را از این سلسبیل روحانی بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سبیل محبتش بگذریم." (دریای دانش، ص 106-107)

تقاضای تأیید و توفیق برای ذکر الهی بین خلق او

ذکر خداوندی که متعال است توسط بنده‌ای که صرفاً مخلوق اوست چگونه سزاوار است؟ آیا بنده تواند ذکر و ثنای خدای خویش گوید و آیا با کلام خود تواند او را مذکور سازد؟ یا آن که خدا خود هم ذاکر است و هم مذکور، همانطور که در کلام جمال قدم است که، "أنت الذاکر و أنت المذکور."

جمال قدم می فرماید: "حمد مقصودی را لایق و سزااست که لم یزل و لایزال مقدّس از حمد بوده و سازج ثنا مالک اسماء راست که مخلصین و مقربین و موحدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دوش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عرف فضل متضوّع گشت، محض جود و گرم، به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السنّ از اشراقات انوار شمس اذن قوّت یافت و جسارت بر ذکر نمود؛ و الاّ محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صرف کجا تواند در عرصه بقا قدم گذارد. عنایتش دست گرفت و گرمش اجازت بخشید. له الحمد و له الشکر و له الذکر و له الثناء. إنه لمولیّ الأسماء و فاطر السّماء. (آثار قلم اعلیٰ، ج 6، ص 198)

اما این سؤال نیز باقی می ماند که چه ذکر می او را لایق و سزااست. آیا کلمات ما بندگان می تواند گویای آن باشد یا فقط کلام خودش را باید به کار برد تا در خور او باشد. باز هم جمال قدم است که به یاری ما می شتابد و می فرماید:

"مقصود عالم سزاوار ذکر است ولکن ذکر چه باشد و از که باشد. شکی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کما ینبغی نبوده. بذلک ثبت بأن ذکره یکون قابلاً لنفسه و بیانه یکون لایقاً لذاته... سبحانه سبحانه این ایام آیتی از آیاتش افنده و قلوب جمعی را به فرح و سرور مزین داشت. باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان گشود...". (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 2، ص 80)

حتی شکر ما نیز قابل درگاه او نیست و باید از حضرتش خواست خودش از جانب بندگانش سپاسگزار الطافش باشد. جمال قدم در لوحی به امضاء کاتب وحی می فرماید، "انسان اگر فی الجمله در فضل بی منتهای حق جلّ جلاله تفکر کند حیرت به شأنی او را اخذ نماید که از خود و غیر غافل شود. نسئله تعالی بأن یشکر نفسه من قبل عبادِهِ و یثنی ذاته من قبل أصفیائه و أولیائه. چه که این بسی واضح است که شکر غیر او قابل او نبوده و نیست. ولکن چون امر فرموده عباد خود را به شکر و ثنا، محض فضل قبول فرموده و می فرماید." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره 41، ص 8-247)

البته باید دانست که جمیع اذکار به کلمه علیا که مشیت اولیه است راجع می شود. چه که جمال قدم می فرماید، "کلّ الأذکار من أیّ نفسٍ کان یرجع الی الکلمة العلیا و الدرّة الأولى الّتی هی المشیة الأولیّط"

و النقطة البدئية و انّها هيّ أوّل ظهورك و أوّل تجلّيك بعثتها بنفسها و تجلّيت عليها باسمك الأبهى... (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 48، ص 3 / مضمون: جميع اذكار از هر کسی که باشد به کلمه علیا و درّه الأولى [حضرت ربّ اعلی] راجع است که عبارت از مشیت اولیه و نقطه بدئیه باشد و آن را در نخستین ظهورت و اولین تجلّیت به واسطه خودش مبعوث کردی و به سمت ابهیت بر او تجلّی کردی.)

ابداً کسی نتواند مدّعی عرفان ذات الهی گردد و هر کس ادّعی رسیدن به او نماید جمیع ذرات به عجز و قصور او شهادت دهند. اما، حضرتش به رحمت و اسعه خود ذکر عباد را می‌پذیرد. جمال قدم می‌فرماید، "أنت برحمتك التي سبقت ملكوت ملك السموات والأرض قبلت من عبادك ذكركم و ثنائهم نفسك العلیا و أمرتهم بذلك لترفع به أعلام هدايتك في بلادك و تنتشر آثار رحمانيتك في مملكتك و ليصلنّ كلُّ إلى ما قدّرت لهم بأمرک و قضيت لهم بقضائك و تقدیرک." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 48، ص 145-144 / مضمون: تو به رحمت که از ملکوت آسمان و زمین پیشی گرفته ذکر و ثنای بندگان در حقّ نفس بلندمرتبه خودت را پذیرفتی و آنها را به آن امر کردی تا پرچم‌های هدايت در شهرهايت بلند شود و آثار رحمانيت تو در مملکت انتشار یابد و جمیع مردمان به آنچه که به امرت برایشان مقدّر کرده و به قضای و قدر خود مقدّر فرمودی واصل شوند.)

باید دانست که ابتدا خداوند بندگان را ذکر کرده که آنها توانسته‌اند او را ذکر کنند. این معنی در کلام جمال قدم مشهود است: "لو لا ذکرک من یدکرک و لو لا تعريفک نفسك من يعرفک فلها سبق ذکرک عبادک انهم قاموا علی ذکرک و ثنائک فلها عرفتهم مناهج قربک و رضائک توجهوا من کلّ الجهات الى شطر وحدانيتک و حرم عزّ فردانيتک و لما القيتهم حُبک قاموا علی نصره امرک." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 48، ص 4 / مضمون: اگر ذکر تو نبود چه کسی تو را ذکر می‌کرد و اگر تو خودت را تعريف نمی‌کردی و نمی‌شناساندی چه کسی به عرفان تو نائل می‌شد. پس وقتی ذکر تو از بندگانت سبقت گرفت آنها به ذکر و ثنای تو قیام کردند و چون راه‌های تقرّب به خودت و کسب رضایت را به آنها شناساندی از جمیع جهات به شطریگانگی تو و حرم عزّت فردانيت تو توجه کردند و چون محبت خود را در آنها القا کردی برای نصرت امرت قیام کردند.)

نکته آخر آن که حضرت بهاءالله ابراز تحیر می‌فرماید که چگونه ممکن است کسی خود را از بدایع ذکر الهی محروم ساخته به ذکر غیر او مشغول شود. در واقع یک بار خدای را ذکر کردن بیش از کلّ بهشت‌ها و آنچه که از نعمت‌ها در آنها مقدّر شده ارزش دارد. چه که طلعت ابهی می‌فرماید، "فَوَّ

عزَّتکَ مِنْ حَرِّمٍ عَنْ حَلَاوَةِ ذِکْرِکَ إِنَّهُ مُنِعَ عَنْ کُلِّ الْخَیْرِ وَ یَکُونُ الْعَدَمُ خَیْرًا لَهُ مِنْ وَجُودِهِ وَ الْفَنَاءُ خَیْرًا لَهُ مِنْ بَقَائِهِ وَ إِنِّی فَوْعَزَّتْکَ أَکُونُ مُتَحَبِّرًا مِنَ الدِّینِ مَنَعُوا أَنْفُسَهُمْ عَنْ بَدَائِعِ ذِکْرِکَ وَ اشْتَغَلُوا بِذِکْرِ دُونَکَ. فَوْعَزَّتْکَ أَنَّ الْجَنَانَ وَ مَا قُدِّرَ فِیْهَا مِنْ بَدَائِعِ نِعْمِکَ وَ الْآئِکَ لَا یُعَادِلُ بِذِکْرِکَ مَرَّةً وَاحِدَةً عِنْدَ عِبَادِ الدِّینِ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِکَ." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره 48، ص 2 / مضمون: قسم به عزت تو کسی که از شیرینی ذکرت محروم شود از کل خیر منع شده و عدمش بهتر از وجودش و فنایش او بهتر از بقای او است و و من قسم به عزت از کسانی در شگفتم که خود را از بدایع ذکرت منع کرده و به ذکر غیر تو مشغولند. قسم به عزت که نزد بندگانی که حلاوت مناجات را چشیده‌اند، بهشت و آنچه از نعمت‌های بدیع که در آن مقدر شده معادل یک بار ذکر کردن تو نیست.)

حقیف سدره منتهی و هزیز نسمات آیات الهی

تشبیه مظهر ظهور به سدره و تمثیل نسیم برای آیات الهی در آثار مبارکه مشاهده شده است. در اینجا نیز به حقیف، یعنی صدای حرکت برگ درختان و هزیز، یعنی صدای وزش باد، اشاره فرموده‌اند.

حضرت عبدالبهاء صریحاً فرموده‌اند که مقصود از شجره انیسا، همانا طلعت ابهی و سدره‌المنتهی و شجره حیات است. (یادنامه مصباح منیر، ص 198) در کتاب اقدس (بند 100) نیز چنین نازل، "توجهوا یا قوم بوجوه بیضاء و قلوب نوراء اِلَى الْبَقْعَةِ الْمُبَارَکَةِ الْحَمْرَاءِ الَّتِی فِیْهَا تَنَادَى سَدْرَةُ الْمُنْتَهٰی اَنَّهُ لَا اِلهَ اِلَّا اَنَا الْمُهِّمِنُ الْقِیُّومُ." (مضمون: ای مردم با وجوه نورانی و دلهای روشن به بقعه مبارکه حمرا که سدره منتهی در آن می‌گوید نیست خدایی جز من که فائق و قیوم هستم، توجه نمایید.)

گاهی مقصود از سدره منتهی جایگاه مظهر ظهور است. مثلاً در کلمات مکنونه آمده است، "در لیل، جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا به سدره منتهی رجوع نمود." (مجموعه الواح، ص 396). در کلام دیگر چنین نازل، "أَنْ اَسْمَعَ نِدَاءَ رَبِّکَ الْاَبْهٰی مِنَ السَّدْرَةِ الْمُنْتَهٰی بِنَطْقِ اَنَّهُ لَا اِلهَ اِلَّا هُوَ الْمُهِّمِنُ الْقِیُّومُ." (آثار قلم اعلیٰ، ج 1، ص 453)

گاهی نیز مقصود آحاد مؤمنین است. جمال ابهی می‌فرمایند، "ای سائل، آنچه از اسامی در کتاب الهی از ذکر طوبی و سدره منتهی و شجره قصوی و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده می‌نمائی موهوم بدان. مقصود از جمیع این اسامی عندالله مؤمن بالله بوده و خواهد بود. و مؤمن تا در ظل سدره الهیه ساکن از سدره طوبی و علیین عندالله محسوب و بعد از اعراض از سدره نار سجین مذکور...". (مائده آسمانی، ج 7، ص 21-22)

و اما حقیف سدره منتهی عبارت از فیوضات ظاهره از قلم اعلی است. در ابتدای لوح مبارک طراوات آمده است، "امروز از حقیف سدره منتهی که در فردوس اعلی از ید قدرت مالک اسماء غرس شده این کلمات عالیات اصغاء گشت ...". (اشراقات، ص 149)

هنوز برای وزش نسیم و خیر برای حرکت آب و صریر برای حرکت قلم در آثار مبارکه به کار رفته است. مثلاً می‌فرمایند، "اسئلک بخیر کوثر البیان و هنیز نسمات ظهورک فی الامکان و بآیاتک الکبری و حقیف سدره المنتهی ان تؤید عبادک علی العدل فی امرک و الانصاف فی ظهورک." (مجموعه اشراقات، ص 3 / مضمون: تو را سوگند دهم به صدای حرکت کوثر بیان و صدای وزش نسیم‌های ظهورت در عالم امکان و به آیات کبرایت و صدای حرکت برگهای سدره منتهی که بندگانت را به عدل در امرت و انصاف در ظهورت تأیید فرمایی.)

تقاضای دور ساختن بنده از آنچه که خداوند از آن اگراه دارد

این در واقع تقاضای کسب رضای الهی است که جز با دور شدن از نفس اماره و نزدیک شده به ساحت الهی میسر نیست و تقرّب به محلّ تجلّی مطلع آیات نیز جز به مدد حضرتش امکان ندارد. در زیارتنامه جمال مبارک می‌خوانیم، "فیا الهی و محبوبی فأرسل إلیّ عن یمین رحمتک و عنایتک نفعات قدس الطافک لتجذبني عن نفسي و عن الدنيا إلی شطیر قریک و لقاءک." (نسائم الرحمن، ص ۹۲ / مضمون: پس ای خدای من و محبوب من، پس از یمین رحمت و عنایت خود نفعات مقدّس الطافت را به سویم بفرست تا مرا از نفسم و از دنیا دور سازد و به سوی ساحت قرب و لقای تو جذب کند.)

در لوح حج شیراز از خداوند چنین مسئلت داریم، "أی ربّ هب من لدنک عصا فضلیک و عنایتک لإفلق به بحر النفس و الهوی و امرّ منهما لإصل إلی خیام عزّ رأفتک و سرادق عصمتک لئلا یظهر منی ما یگرهه رضائک و انک انت الفاعل لما تشاء." (تسبیح و تهلیل، ص ۹۶ / مضمون: ای پروردگار من، عصای فضل و عنایتت را به من بخش تا دریای نفس و هوی را بشکافم و از این دو بگذرم تا به سراپرده عزّ رأفت و خیمه عصمت تو برسم تا مبادا از من آنچه که رضای تو از آن اگراه دارد ظاهر شود و تو به آنچه بخواهی عامل هستی.)

سوگند به حرفی که از فم مشیت خارج شد

مقصود از حرفی که از فم مشیت الهی خارج شده نفس مبارک حضرت بهاء الله است. در کتاب ایقان از قلم رحمن نازل، "این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضر م که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان دربارزد." (ایقان، ص 195)

این که می فرمایند به واسطه این حرف دریاها به موج آمد و اریاح وزیدن گرفت و اثمار ظاهر شد و اشجار و آثار گذشته از میان رفت و پرده ها کنار رفت و مخلصون به سوی محلّ تجلّی انوار پروردگار شتافتند، در دیگر آثار به خود ایشان نسبت داده شده است. مثلاً در مناجاتی می فرمایند، "ای ربّ انت الّذی باسّمک ماجت البحار و هاجت الاریاح..." (مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، ج 2، ص 126)

در لوحی از قلم اعلی نازل، "طوبی لمن نبذ العالم مقبلاً الی الاسم الاعظم الّذی به ماجت البحار و هاجت الاریاح و هدر العندلیب علی الاغصان انه لا اله الا هو الظاهر الناطق العلیم الحکیم." (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 245 / مضمون: خوشا به حال کسی که دنیا را رها سازد و به اسم اعظم اقبال کند که به واسطه او دریاها به موج آمد و اریاح وزید و بلبل بر شاخه درخت ندا داد که نیست خدایی جز او که ظاهر، ناطق، علیم و حکیم است.)

در کلمات فردوسیّه از قلم عزّ احدیّه نازل، "لو لا البهّاء من یقدر ان یتکلم امام الوجوه انصفوا و لا تکنونوا من الظالمین به ماجت البحار و ظهرت الاسرار و نطقت الاشجار الملک و الملکوت لله منزل الآیات و مظهر البینات." (مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۴۳ / اگر بهاء نباشد چه کسی قادر است در مقابل همه زبان به سخن بگشاید. انصاف دهید و نباشید از ظالمان. به واسطه او دریاها به موج آمد و اسرار هویدا شد و درختان به سخن آمدند که ملکوت از برای خداوند نازل کننده آیات و ظاهر کننده بینات است.)

تقاضای شناساندن آنچه که در گنجینه عرفان الهی مکنون بوده

حصول عرفان و انتقال آن به دیگری آنقدر عندالله اهمیت دارد که، علاوه بر آن که نخستین تکلیف هر فرد است، جایگزین شهادت نیز شده است. جمال قدم خطاب به ایادی امرالله، جناب ابن اصدق، می فرمایند، "سبحانه سبحانه، از او می طلبیم عباد خود را مؤید فرماید بر دو امر بزرگ بعد از عرفان ذات مقدّس و استقامت بر آن: عبراتی که از خشیه الله نازل شود و قطرات دمی که در سبیلش بر خاک ریزد. این دو امر لازال لدی العرش مقبول بوده و هست و چون ثانی نبی شد، ثالثی بر مقامش

نشست و آن اتفاق عمر است در سبیل شناسائی او؛ بشناسد و بشناساند." (پیک راستان، ص 138 / مائده آسمانی، ج 4، ص 123)

این تقاضا گویای آن است که عرفان الهی جز به فضل حضرتش حاصل نمی‌شود و این نکته در قرآن کریم نیز مصرح است. مثلاً در سوره انعام (آیه 122) درباره حمزه، عموی حضرت رسول اکرم، ملقب به سیدالشهداء، فرموده است: "أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مِثْلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ." (مضمون: آیا کسی که مرده بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی‌هاست و از آن بیرون آمدنی نیست این گونه برای کافران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است.)

حضرت عبدالبهاء تصریح فرموده‌اند که، "ترقیات روحانیه و کجالات ملکوتیه نیز بانتخاب حضرت رحمن است زیرا ایمان که حیات ابدیه است از آثار فضل است نه نتایج عدل شعله‌ء نار محبت بقوت انجذاب است نه سعی و کوشش در جهان خاک و آب." (مفاوضات عبدالبهاء، فصل "لب" [32])

بنابراین، ما قبول منت می‌کنیم از ذات باری تعالی که پرتوی از آفتاب عرفانش را بر ما بتاباند و ما را به این فیض عظیم نائل گرداند. خود حضرتش در این باره فرموده است، "لا تَمَنَّوْا عَلٰی اللّٰهِ فِی اِیْمَانِكُمْ بِمَظْهَرِ نَفْسِهِ بَلِ اللّٰهُ يَنْزِلُ عَلَیْكُمْ فِیْمَا اَیَّدَكُمْ عَلَی الْاَمْرِ وَ عَرَّفَكُمْ سُبُلَ الْعِزِّ وَ التَّقْوٰی وَ اَلْهَمَّكُمْ بَدَايِعَ عِلْمٍ مَّخْزُونًا." (ایام تسعه، ص 287-288 / مضمون: در ایامتان به مظهر نفس الهی به خداوند منت نگذارید بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد که شما را بر امر تأیید فرموده و راه‌های عزت و تقوی را به شما شناسانده و بدایع علم مکنونش را به شما الهام کرده است.)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "نفوسی که به فیض هدایت و بدرقه عنایت فائز گشته‌اند قلیلند. زیرا موهبت هدایت صرف فضل و احسانست نه به استعداد و لیاقت." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 85، ص 342)

آتش محبت الهی که خواب را بر دیدگان برگریدگان حرام کند

سوگند بعدی به آتش محبت الهی است که در قلوب افروخته شده و سبب گشته که آنها سحرگاهان خواب را بر خود حرام کنند و قیام کرده به ذکر و شای الهی پردازند. روزه گرفتن زحمت دارد و این

گواهی جمال مبارک است که می‌فرمایند، "صد هزار طوبی از برای نفوسی که مترصد امرند و زحمت صوم را لوجه‌الله حمل نموده‌اند؛ به قلیل قناعت کرده‌اند و از کثیر در سبیل خبیر گذشته‌اند؛ بحر رحمت از برای نفوسی که اوهمات عالم ایشان را منع نمود و حجاب امم از تقرّب باز نداشت." (لثالی الحکمة، ج 1، ص 184)

البته در دعای قبل از خواب هم نکته‌ای است که بسیار حائز اهمیت است. در آن می‌فرمایند، "هُوَ الْمُهَيَّمُنُ عَلَيَّ الْأَسْمَاءِ إِلَهِي إِلَهِي كَيْفَ اخْتَارَ النَّوْمَ وَ عَيُونَ مُشْتَاكِيكَ سَاهِرَةً فِي فِرَاقِكَ وَ كَيْفَ اسْتَرْيَحُ عَلَيَّ الْفِرَاشِ وَ أَفْتَدُهُ عَاشِقِيكَ مُضْطَرِبَةً مِنْ هَجْرِكَ أَي رَبِّ أَوْدَعْتَ رُوحِي وَ ذَاتِي فِي يَمِينِ اقْتِدَارِكَ وَ أَمَانِكَ وَ أَضَعُ رَأْسِي عَلَيَّ الْفِرَاشِ بِحَوْلِكَ وَ أَرْفَعُ عَنْهُ بِمَشِيَّتِكَ وَ ارَادَتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْحَافِظُ الْحَارِسُ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ وَ عَزَّتْكَ لَا أُرِيدُ مِنَ النَّوْمِ وَ لَا مِنَ الْيَقَظَةِ إِلَّا مَا أَنْتَ تُرِيدُ أَنَا عَبْدُكَ وَ فِي قَبْضَتِكَ أَيْدِيَّ عَلَيَّ مَا يَتَضَوَّعُ بِهِ عَرَفُ رِضَائِكَ هَذَا أَمَلِي وَ أَمَلُ الْمُقَرَّبِينَ الْحَمْدُ لَكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ." (تسبیح و تهلیل، ص ۲۲۵ / مضمون: ای خدای من چگونه خواب اختیار کنم در حالی که چشمان مشتاقانت در فراق تو بیدار است و چگونه بر بستر آسایش یابم در حالی که دلهای عاشقانت از هجرانت نگران است. ای پروردگار من روح و ذاتم را در دست اقتدار و امان تو قرار دادم و سرم را به قوت تو بر بستر می‌گذارم و به مشیت و اراده تو سر از فراش بر می‌دارم. تو حافظ و حارس و مقتدر و توانایی. قسم به عزّتت که از خواب و بیداری هیچ نخواهم مگر آنچه که تو بخواهی. بنده تو هستم و در قبضه اختیار تو. مرا به آنچه که از آن بوی خوش رضای تو به وزش آید تأیید فرما. این است آرزوی من و آرزوی مقربان در گاهت. ستایش مر تو را ای خدای جهانیان.)

عبارت "کیف اختار النوم و عیون مشتاقیک ساهرة" یادآور داستان طنز جناب فروتن، ایادی امرالله، است که شنیدنی است. ایشان تعریف کرده‌اند:

سال 1953 بود. در جلسه‌ای، برنامه رسمی تمام شده بود که بانوی جوانی نزد من آمد و کنار من نشست. گفتم، "شما ایادی امرالله هستید؟" گفتم، "بله؛ مردم اینطور می‌گویند!" [دو سال قبل از آن، یعنی در سال 1951 به این مقام منصوب شده بودم.] بانو گفت، "بسیار خوب؛ لطفاً نزد شوهرم بروید؛ ردیف سوم نشسته است. لطفاً پشت سرتان را نگاه نکنید که متوجه نشود راجع به او حرف می‌زنیم."

لطفاً به او بگویید بیشتر از آنچه که الآن می‌خواهد، بخوابد. "گفتم، "چرا؟" گفت، "دلیلی دارم." گفتم، "بسیار خوب."

زرد آن مرد رفتم و الله ابهی گفتم. او هم الله ابهی جواب داد. گفتم، "حال شما چطور است؟" گفت، "خیلی خوبم." گفتم، "خواب شما چطور است؟" گفت، "همسرم چیزی به شما گفته؟" گفتم، "خوب، حالا می‌خواهم بدانم شبانه‌روزی چند ساعت می‌خوابید؟" گفت، "سؤال بسیار عجیبی است."

خوب، من ایرانی هستم و با آن که 16 سال در روسیه درس خوانده بودم، ولی هنوز با آداب غربی خوب آشنا نبودم. به هر حال، گفت این سؤال عجیبی است. گفتم، "چرا؟" گفت، "این زندگی خصوصی من است." گفتم، "عجب؛ درست است؛ زندگی خصوصی شما است؛ ولی من هنوز منتظر جواب هستم!" گفت، "چهار ساعت." گفتم، "چرا چهار ساعت؟" گفت، "چون حضرت ولی محبوب امرالله فقط چهار ساعت استراحت می‌فرمایند. من از ایشان پیروی می‌کنم." گفتم، "کی به شما چنین گفته؟" من نمی‌دانستم؛ واقعاً نمی‌دانستم.

گفت، "علاوه بر آن وقت ندارم. من منشی محفل روحانی محلی هستم؛ در دفترم کار می‌کنم؛ تازه بهائی شده‌ام. کتابهای زیادی هست که باید بخوانم. من باید آثار مبارکه را بخوانم. چون اگر شما آثار مبارکه را نخوانید و در آن عمیق نشوید بهائی خوبی نیستید. من وقت ندارم بیش از چهار ساعت بخوابم." گفتم، "سعی کن قدری بیشتر بخوابی." گفت، "شما دیگر چطور ایادی امراللهی هستید؟" گفتم، "من تازه به این مقام منصوب شده‌ام. نمی‌دانم چطور ایادی ای هستم!!" بعد افزودم، "دوست من ناراحت نباش؛ بعضی از مردم خردمندند و بعضی نابخردند! شاید من از مقوله دوم هستم." گفت، "می‌خواهید از حضرت بهاءالله برای شما نصّ بیاورم که اصلاً نباید بخوابید؟" حیرت کردم. گفتم، "ما نصّ داریم که نباید بخوابیم؟"

کتاب مناجات آورد و این دعا را خواند، "کیف أختار النوم و عیون مشتاقیک ساهرة فی فراقک و کیف استریح علی الفراش و افئدة عاشقیک مضطربة من هجرک..." (مناجاة، ص 177) می‌دانید که این دعای قبل از خواب است. گفتم، "حق با شما است؛ هر کار مایلید انجام دهید."

زرد بانو برگشتم و گفتم، "من مهمان شما هستم؛ چرا این کار را با من کردید؟ شوهرتان را به حال خودش بگذارید که آزاد باشد که هر کار مایل است انجام دهد. حق با اوست."

بانو پوزخندی زد و گفت، "به شما هم می‌گویند ایادی امرالله؟!!"

تقاضای فوز به آنچه که در کتاب الهی نازل شده

بعد از این سوگند، دعا کننده از خداوند می خواهد او را از کسانی قرار دهد که به آنچه در کتاب الهی نازل شده و به اراده او ظاهر گشته فائز شود. در واقع این رجای تأیید است که فرد بتواند به آنچه که نازل شده عامل گردد و در اجرای اوامر الهی و خودداری از ارتکاب مناهی فعال باشد.

اگرچه اجرای آنچه که در کتاب نازل شده اعظم فریضه بعد از عرفان الهی است، اما باید نظر به حبّ حضرتش آن کار انجام شود نه به طمع بهشت و ترس و از جهنّم. در کلمات مکنونه آمده است، "اعمل حدودی حبّاً لی ثمّ انه نفسک عمّا تهوی طلباً لرضائی." (فقره 38 عربی / مضمون: به علت حبّ من احکامم را اجرا کن سپس برای کسب رضای من نفست را از آنچه می خواهد باز دار.) در فقره بعدی می فرمایند، "لا تترک أوامری حبّاً لجمالی و لا تنس وصیای اَبغاء لرضائی." (مضمون: به علت حبّ جمالم اوامرم را ترک نکن و برای کسب رضایم وصایایم را فراموش منما.) این فقره در کتاب اقدس (بند 4) نیز محلّ تأکید واقع شده است، "ان اعملوا حدودی حبّاً لجمالی. طوبی لحیب وجد عرف المحبوب من هذه الکلمة التي فاحت منها نفحات الفضل علی شأن لا توصف بالأذکار." (مضمون: احکامم را برای حبّ جمالم عمل کن. خوشا به حال حیبی که از این کلمه که نفحات فضل به شأنی از آن می وزد که با اذکار وصف نشود، بوی خوش محبوب را استشمام کند.)

بنابراین باید محبت الهی وجود داشته باشد تا آدمی بتواند احکام الهی را بدان علت انجام دهد و البته منشأ محبت خود خداست و حبّ اعظم عطیه او به بندگان است. در مناجاتی می خوانیم، "أی ربّ فاستقمنا علی حبّک بین خلقک * لأنّ هذا أعظم عطیتک لبریتک." (ادعیه محبوب، ص 211 / مضمون "ای پروردگار من، ما را بر حبّت بین خلقت مستقیم مدار. زیرا این بزرگترین عطیه تو به بندگانت است.)

نور وجه الهی که مقربان را به استقبال از تیرهای قضا سوق می دهد

قبلاً به نور ساطعه از تجلّی خداوند بر بندگان اشاره شد. هنگامی که نور الهی بر قلوب بندگان تجلّی نماید چنان آنها را به اهتزاز آورد که سر از پا نشناخته قصد ایثار جان نمایند. به بیان حضرت بهاءالله هر قدر بلاها ازدیاد یابد چنان حبّ بهاء در قلوب اهل بهاء جایگیر شده که بلا سبب ازدیاد آن می شود و ابداً شعله اشتیاق را خاموش نکند. در این زمینه فقط به یک بیان حضرت بهاءالله استناد می شود که در لوح برهان می فرمایند:

"أظننت أنا نخاف من ظلمك فاعلم ثم أيقن أنا في أول يوم فيه ارتفع صرير القلم الأعلى بين الأرض و السماء أنفقنا أرواحنا و أجسادنا و أبناءنا و أموالنا في سبيل الله العلي العظيم و نفتخر بذلك بين أهل الانشاء و الملاء الأعلى يشهد بذلك ما ورد علينا في هذا الصراط المستقيم * تالله قد ذابت الأبدان و صلبت الاجساد و سفكت الدماء و الأبصار كانت ناظرة الى أفق عناية ربها الشاهد البصير * كلما زاد البلاء زاد أهل البهائم في حبهم قد شهد بصدقهم ما أنزله الرحمن في الفرقان بقوله «فتمنوا الموت إن كنتم صادقين» هل الذي حفظ نفسه خلف الأعجاب خير أم الذي أنفقها في سبيل الله أنصف و لا تكن في تيه الكذب لمن الهائمين * قد أخذهم كوثر محبة الرحمن على شأن ما منعهم مدافع العالم و لا سيوف الأمم عن التوجه الى بحر عطاء ربهم المعطي الكريم." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۵۸ / مضمون: آیا گمان بردی که از ستم تو در هراسیم. پس بدان و یقین داشته باش که از همان نخستین روزی که صریر قلم اعلی بین زمین و آسمان بلند شد ارواح و اجساد و فرزندان و اموالمان را در راه خداوند بلندمرتبه بزرگ انفاق کردیم و به این علت بین اهل عالم و ملاء اعلی افتخار می کنیم و آنچه که بر ما وارد شده در این راه راست گواهی است بر آنچه می گوئیم. سوگند به خداوند که جگرها آب شد و اجساد به صلیب کشیده و خونها به زمین ریخته شد و چشمها به افق عنایت پروردگار شاهد و بینا ناظر بود. هرچه بلا بیشتر شد حب اهل بهائم بیشتر شد. آنچه که در قرآن نازل شده که اگر راست می گوئید تمنای موت کنید گواهی است بر صدق آنها. آیا کسی که خود را زیر حجاب پنهان کرده بهتر است یا کسی که خود را در راه خدا انفاق کرده است؛ انصاف بده و در بیابان کذب سرگردان مباش. کوثر محبت رحمن چنان آنها را اخذ کرده که توپهای دنیا و شمشیرهای مردمان آنها را از توجه به دریای عطای پروردگار بخشنده کریم باز نداشت.)

تقاضای ثبت کردن برای دعا کننده آنچه که برای امناء و اصفیای الهی نوشته شده

واژه "کتب" به معنوی نوشتن به مفهوم مقدر کردن و بذل الطاف نمودن است. مثلاً در بیانی آمده است، "ای رب فاکتب لی بعنایتک الکبری ما کتبتہ لاصفیائک الذین انفقوا ما عندهم فی سبیلک." (مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، ج 2، ص 71 / مضمون: ای پروردگار من پس مقدر فرما برای من به عنایت کبرایت آنچه که مقدر فرمودی برای برگزیدگان که آنچه داشتند در راه تو انفاق کردند.)

در بیان دیگر از قلم اعلی مذکور، "فاکتب لی یا الهی من قلبک الاعلی خیر الآخرة و الاولی انک انت المقتدر القدیر." (آثار قلم اعلی، ج 2، ص 17)

امناء کسانی هستند که امانت الهی را حفظ می‌نمایند و امانت الهی عبارت از عشق به خداوند، عبودیت او، استقامت در سبیل محبت حضرتش و موارد دیگری است که در مقاله "امانت عظمای الهی" نوشته شده است. در بسیاری موارد احبّاء امانی الهی خطاب شده‌اند. در کلمات مکنونه عربی آمده است، "احبّ الأشياء عندی الإنصاف لا ترغب عنه إن تكن إلیّ راغباً و لا تغفل منه لتكون لی امیناً..." (مضمون: بهترین چیزها نزد من انصاف است. اگر رغبتی به من داری از آن روی برمگردان و از آن غفلت مکن تا برای من امین باشی.)

اصفیا برگزیدگان الهی هستند که در یکی از بیانات فوق ذکر شد کسانی هستند که آنچه دارند در راه خداوند انفاق کرده‌اند. بنابراین، در اینجا دعا کننده از خداوند می‌خواهد آنچه که در حقّ اماناء و اصفیاء ثبت شده در حقّ او هم ثبت شود.

اسامی خداوند

در کلام بعد حضرت بهاءالله خداوند را به اسمی که به واسطه آن ندای عاشقان و ناله مشتاقان و فریاد مقربان و آه و این مخلصان را شنیده و آرزوی آرزومندان را تحقق بخشیده و آنچه را خواسته‌اند به فضل و لطف خود اعطاء فرموده و نیز به اسمی که دریای غفران به موج آورده و ابر کرم را بر بندگان بارانده قسم می‌دهند.

در عرفان اسلامی اسماء و صفات الهی را دو گونه دانسته‌اند: جلالیه و جمالیه. ملاک اسماء جلالیه قهر و هیبت الهی و برای اسماء جمالیه انس و لطف خداوند است. بر این مبنا صفات و اسمائی از قبیل مهیمن، عزیز، جبار، متکبر، قهار، قاهر، مقتدر، قابض، مُدَلِّ [خوار کننده]، منتقم، ممیت در مرتبه جلالیه قرار دارند. مثلاً وقتی حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم" (مجموعه الواح طبع مصر، ص 322) ناظر به صفات جلالیه هستند ولی وقتی در همان لوح مبارک می‌فرمایند، "ای بنده گان تالله الحقّ آن بحر اعظم لجّی و مواج بسی نزدیک و قریب است بلکه أقرب از جبل ورید * به آنی به آن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فائز گردید" (325) ناظر به اسماء و صفات جمالیه هستند. طبق آنچه که در عرفان اسلامی آمده صفاتی چون رحیم، رحمن، کریم، غفار، غفور، ودود، رثوف، حلیم، رزاق، وهّاب، لطیف، محی، تواب، بدیع در زمره اسماء و صفات جمالیه هستند.

همانطور که ملاحظه می‌شود در اینجا نیز حضرت بهاءالله به اسمی که ندای عاشقان را به واسطه آن می‌شنود و به اسمی که دریای غفران را به موج می‌آورد خداوند را سوگند می‌دهند. در این دور

مبارک بیشتر ناظر به اسماء و صفات جمالیه هستند. در کلمات مکنونه عربی نیز می‌فرمایند، "اظهرتُ لک جمالی". در لوحی از قلم اعلی نازل، "این است رحمتی که همه ممکنات را احاطه نموده و این است یومی که در آن فضل الهی جمیع کائنات را فرا گرفته. ای علی عین رحمت در جریان است و قلب شفقتم در احتراق لازال دوست نداشته که احببایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مس کند. اگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از احببایم استماع نمود مهموماً مغموماً بحل خود راجع شد و اسم ستارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتکی مشغول است بکمال احزان بمقرّ اقدس باز گشت و بصیحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض اوفتاد ملئکه امریه بمنظر اکبر حملش نمودند." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، طبع اول، ص ۱۹۸؛ طبع دوم ص ۱۲۱)

تقاضای پاداش کسانی که جز به اذن الهی تکلم نمی‌کنند برای صائمین

عبارت "الذین لم یتکلموا إلا باذنک" در کتاب اقدس (بند ۴۲) در حق کسانی نازل شده که بعد از دو مبین آیات و قبل از تشکیل بیت العدل اعظم باید زمام امور را در دست گیرند. عین عبارت این است: "اهل البهائ الذین لایتکلمون إلا بعد اذنه." و در لوحی از قلم اعلی، این نفوس را "ایادی امر" قلمداد می‌فرمایند و آنها را حارسانی که بیت امرالله را از هر خائن و غافل و متکلم جاهلی حفظ خواهند کرد توصیف می‌فرمایند و می‌فرمایند که، "هم الذین لایتجاوزون عما أنزلهُ اللهُ فی الکتاب و لایتکلمون إلا بما أُذنَ لَهُم فی المآب. أشهد انهم ایادی امره فی الوری و مصابیح هدایتیه بین الأرض و السماء." (امر و خلق، ج ۴، ص ۴۲۲ / مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۳۸ / مضمون: آنها کسانی هستند که از آنچه در کتاب الهی نازل شده تجاوز نکنند و جز به آنچه که به آنها اجازه داده شده تکلم نمایند. گواهی می‌دهیم که آنها ایادی امر او بین مردمان و چراغ‌های هدایتش بین زمین و آسمانند.)

البته می‌دانیم که "ایادی امرالله" صفتی یا عنوانی است که هم معنای عام دارد و هم معنای خاص. مثلاً حضرت عبدالبهاء در معنای عام آن می‌فرمایند، "جمال مبارک ریشه اوهام را کند. ایادی امر در این ظهور با اسم و لقب وارث نیستند بلکه نفوس مقدسه‌ئی هستند که آثار تقدیس و روحانیتشان در قلوب نفوس ظاهر شود و دلها بحسن اخلاق و نیت و عدالت و انصافشان مجذوب گردد. نفوس، خود، شیفته اخلاق ممدوحه و صفات مرضیه آنها شود؛ وجوه، خود، متوجه شیم و آثار باهره ایشان گردد. نه لقبی است که بهر که خواهند بدهند نه مسندیست که هر که بخواهد وارث شود. ایادی امر دستهای حقتد پس هر که ناصر و خادم کلمه الله است او دست حقتست مراد این معنی است نه لفظ و عبارت هر کس فانی تر است در امرالله مؤیدتر است و هر کس خاضع تر مقرب تر." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۹) جمال قدم نیز می‌فرمایند، "لوح محفوظ می‌فرماید آیات نازل و بینات ظاهر و نیر امر از

افق اقتدار مُشرق و ندا مرتفع ولكن كل غافل و محبوب مگر نفوسی که از جذب ندا منقطعاً عن الأشیاء بافق اعلی توجه نمودند. ایشانند ایادی امر حق مابین خلق." (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 327)

وقتی از حضرت ولی امرالله راجع به معنای امر و علمای فی البهآ سؤال شد ایادی امرالله را مجزاً فرمودند: "علماء در این کور مقدّس در یک مقام ایادی امرالله و در مقام دیگر مبلغین و ناشرین امر که در سلک ایادی نباشند ولی رتبه اولی را در تبلیغ حائز." (گنجینه حدود و احکام، ص 252) و درباره امر فرمودند، "مقصود از امراء اعضای بیت عدل محلی و ملی و بین‌المللی است و وظایف هر یک از این نفوس من بعد معین گردد." (همان، ص 220)

البته می‌توان از خداوند استدعا کرد که فوز به این مقام را عنایت فرماید. در مناجاتی از قلم اعلی نازل، "اسئلك اللهم بان تجعلني من الذين لم يتكلموا الا باذنك و لم يتحركوا الا بارادتك انك انت المقتدر المتعالی المهیمن القیوم." (مأئده آسمانی، ج 4، ص 227-228)

لذا در دعای صیام، دعا کننده اجر کسانی را می‌طلبد که حائز این مقام هستند. آنها کسانی هستند که در عبارت بعدی به عنوان نفوسی توصیف می‌شوند که آنچه داشته‌اند در راه و حبّ الهی انداخته‌اند.

تقاضای عفو و غفران

در پایان دعای صیام، پیش از آن که عبارتی که مرتباً تکرار می‌شود به کلّ دعا خاتمه بخشد، خداوند را به خود او، آیات او، بینات او، اشراق انوار شمس جمالش و اغصانش سوگند می‌دهند که گاهان کسانی را که به احکامش متمسکند و به آنچه که در کتاب به آن امر شده‌اند عامل هستند، بخشاید. در اینجا برای کسانی که به او امر الهیه عامل هستند تقاضای عفو می‌کنند. در واقع برای چنین نفوس اهمیت قائل شده‌اند، زیرا اعمال آنها می‌تواند نه تنها در ارتقاء روحانی خود آنها بلکه در هدایت دیگران نیز تأثیر بگذارد. زیرا عمل به او امر الهیه، همانطور که قبلاً ذکر شد، باید صرفاً به علّت حبّ حضرتش باشد لا غیر. اینگونه نفوس به این عطیه عظمای الهی واقفند و لذا بدان علّت در کمال محویت و فنا به اجرای حکم خداوند قیام می‌کنند. اجرای او امر الهیه چند تأثیر کلی دارد:

اول: ارتقاء روحانی خود فرد؛ دوم: خاضع شدن ملوک. چه که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اگر احبّاء به وصایای جمال مبارک عمل نمایند ملوک خاضع می‌شوند." (حیوة بهائی، ص 6)؛ سوم: حفظ و حراست احبّاء. جمال مبین می‌فرمایند، "قسم به نیر آسمان معانی که اگر دوستان به آنچه نازل شده عمل نمایند یا می‌نمودند جمیع عالم به مثابه عیون، ایشان را حفظ و حراست می‌کردند و عن ورائهم جنود

الغیب." (آیات الهی، ج 2، ص 229)؛ چهارم: انقطاع بندگان و اقبال آنها. جمال قدم می فرمایند، "اگر نفوس مقبله به نصایح الهیه و اعمال منزله عامل و فائز می شدند البتّه جمیع بریه در بریه انقطاع، بعد از ارتفاع ندا، به لبیک اللهم لبیک ناطق می گشتند." (مائده آسمانی، ج 8، ص 145)؛ پنجم: معرفت رحمن توسط بندگان. جمال قدم می فرمایند، "اگر ناس بما أمرناهم عامل بودند هرآینه حال اکثری از اهل بلدان به معرفت رحمن فائز مشاهده می شدند." (محاضرات، ج 3، ص 277)؛ ششم: ایجاد تحوّل در عالم. حضرت ولی امرالله می فرمایند، "چه بسا از لسان اطهر میثاق شنیده شد که اگر فردی از افراد احبّاء به اجرای یک تعلیم از تعالیم الهیه در نهایت توجّه و تجرّد و همّت و استقامت قیام نماید و در تمام شئون حیات خویش این یک تعلیم را منظور نظر داشته بتمامها اجرا نماید، عالم عالم دیگر شود و ساحت غربا جنت ابهاء گردد. ملاحظه نمائید که اگر احبّاء الهی فرداً و مجتمعاً به اجرای وصایا و نصائح قلم اعلی قیام نمایند چه خواهد شد." (توقیعات مبارکه 1922-1926، ص 54)؛ هفتم: اقبال کلّ اهل عالم. جمال قدم می فرمایند، "قسم به خدا اگر این معدود قلیل به سنجیه الهیه در بین بریه حرکت می کردند حال جمیع اهل ارض طائف امرالله و مقبل حرم الله بودند." (حدیقه عرفان، ص 75). هشتم: جلوگیری از دور شدن افراد از امر. جمال قدم می فرمایند، "بعضی از نفوس که به سماء ایمان ارتقاء جستند به سبب اعمال و اقوال انفس کاذبه از افق عزّ احدیه محتجب ماندند... بعضی از عباد آنچه از مدعیان محبت ملاحظه نمایند به حقّ نسبت می دهند." (مجموعه الواح، ص 305-306)؛ نهم: جلوگیری از طولانی شدن بلاهای اهل ارض. از آنجا که احبّاء با اعمال و گفتار خود سبب هدایت اهل ارض خواهند شد، حضرت ولی امرالله می فرمایند، "بلا یا و محن بی شمار و نیاز مبرم به علاج حقیقی بسیار. اهل بهاء باید متوجه باشند که وظیفه مقدّس آنان ابلاغ فوری پیام الهی به هموعان خود در حداکثر وسعت ممکن است. اگر آنها در این امر قصور کنند واقعاً تا حدّی مسؤول طولانی شدن رنج و عذاب عالم انسانی اند. (ترجمه - مکتوب 18 دسامبر 1943 از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احبّاء)